

شبح لنین بر فراز ایران!

"نگاهی به نشریات دانشجویی منتشره در ایران در ماه‌های اخیر و شعارهایی که در تجمعات اعتراضی دانشجویی سر داده می‌شود و همچنین مشاهده وبلاگ‌هایی که در این فاصله و اکثراً بوسیله دانشجویان معترض شکل گرفته‌اند، بروشنی خبر از گسترش روندی می‌دهد که یکی از ویژگی‌های بارز آن، اشاعه افکار و اندیشه‌های مارکسیستی در محافل دانشجویی است. گرایش به مارکسیسم و اندیشمندان کمونیست بخصوص خود را در گرایش جوانان به اندیشه‌های کمونیست‌های بزرگی چون پویان‌ها و احمدزاده‌ها و عملکرد انقلابی فدائیان سرشناسی چون مرضیه احمدی اسکونی و خسرو گل‌سرخ‌ها نشان می‌دهد."

صفحه ۲

در این شماره می‌خوانید:

۶ اهداف واقعی "جنبش اصلاح‌طلبی" از زبان حجابیان!

۷ نگاهی به برخی اخبار

۸ مصاحبه با یکی از زندانیان سیاسی بازمانده از دهه ۶۰

۱۱ اعتراض مخالفین جمهوری اسلامی به حضور خاتمی در لندن!

۱۲ فحشا، بهره‌کشی جنسی از زنان ...

۱۳ تظاهرات برعلیه حضور خاتمی در انگلستان

۱۴ مناقشات اتمی یا تلاشی برای ماندن؟

۱۶ هنرمند معترض آمریکایی خود را به آتش کشید!

۱۷ سازمان فدائیان - اقلیت و "جنبش چریکی"!

۱۸ ستون آزاد (نگاهی مجدد به شرایط نپال و پاسخ به ...)

۲۰ ترجمه انگلیسی خلاصه‌ای از سرمقاله پیام فدایی



عراق، تجربه‌ای که باید از آن آموخت!

صفحه ۴

شبح لنین بر فراز ایران!

نگاهی به نشریات دانشجویی منتشره در ایران در ماه‌های اخیر و شعارهایی که در تجمعات اعتراضی دانشجویی سر داده می‌شود و همچنین مشاهده وبلاگ‌هایی که در این فاصله و اکثراً بوسیله دانشجویان معترض شکل گرفته‌اند، بروشنی خبر از گسترش روندی می‌دهد که یکی از ویژگی‌های بارز آن، اشاعه افکار و اندیشه‌های مارکسیستی در محافل دانشجویی است. گرایش به مارکسیسم و اندیشمندان کمونیست بخصوص خود را در گرایش جوانان به اندیشه‌های کمونیست‌های بزرگی چون پویان‌ها و احمدزاده‌ها و عملکرد انقلابی فدائیان سرشناسی چون مرضیه احمدی اسکویی و خسرو گل‌سرخ‌ها نشان می‌دهد. بدون اینکه بخواهیم واقع‌بینی را زیر پا گذاشته و وجود گرایش‌های گوناگون در صفوف "چپ" را نادیده بگیریم، اما بررسی نشریات دانشجویی فوق‌الذکر، از تمایل قاطع جوانان به رادیکال‌ترین گرایش‌ها موجود در این جنبش به سنت فدائی و یا دقیق‌تر به سنت چریک‌های فدائی خلق، خبر می‌دهد.

در همین چارچوب مطالعه مقاله‌ای که اخیراً در "ادوار نیوز"، سایت سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی (ادوار تحکیم وحدت) به نام "شبح لنین بر فراز ایران" درج گردیده است، بخوبی از وحشت دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی از گسترش روند فوق‌خبر داده و بخوبی گویای این واقعیت می‌باشد که گرایش به مارکسیسم - لنینیسم و تأکید بر ضرورت نابودی نظام سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم

در صفوف جوانانی که به مارکسیسم گرایش پیدا کرده‌اند، هر روز ابعاد وسیع‌تری می‌یابد.

نویسنده مقاله فوق، این واقعیت یعنی وحشت طرفداران رژیم از گرایش روزافزون جوانان به اندیشه‌های انقلابی را چنین توضیح می‌دهد: "در غیبت یک جریان قوی لیبرال، "چپ" در دانشگاه‌ها مجدداً جان گرفته است. البته انتظار این بود که این چپ‌های نوظهور ایرانی با آموختن از تجربه ایران و جهان، همان راهی را طی کنند که مارکسیست‌های غربی به سوی تجربه‌ای لیبرالیزه شده از سوسیال دمکراسی طی کردند. به همین دلیل پا گرفتن دوباره چپ در ابتدا نه تنها هیچ نگرانی در بین لیبرال‌ها و هواداران دمکراسی و حقوق بشر برنمی‌انگیزد بلکه حتی با استقبال آنان نیز مواجه شد. امید این بود که چپ‌های جوان، اگرچه مارکس می‌خوانند اما به برخی از آراء او به خصوص آراء برخی از مفسرین او مانند لنین به دیده تردید و انتقاد بنگرند. امید این بود که چپ‌های جوان "هابرماس" و "گیدنز" بخوانند و بیاموزند. آنچه روی داد اما سخت نامنتظر و شگفت‌انگیز بود. نه تنها از "هابرماس" و "گیدنز" و سوسیال دمکراسی اسکاندیناوی خبری نبود بلکه حتی بحثی از کائوتسکی و برنشتاین هم به میان نیامد. قصه، همان قصه قدیمی بود: انقلاب اجتماعی، انقلاب کارگری و رویای نابودی سرمایه‌داری!"

به این ترتیب نویسنده مطلب فوق ضمن اعتراف به "جان" گرفتن دوباره اندیشه‌های کمونیستی در دانشگاه‌ها،

از اینکه جوانان به دنبال تفسیر بورژوائی از مارکسیسم نرفته و "همان قصه قدیمی" یعنی "انقلاب اجتماعی" و "نابودی سرمایه‌داری" را باور دارند شگفت‌زده شده است و فراتر از آن به هم مسلکان خویش یعنی تمامی مدافعان و مشاطه‌گران نظام بورژوازی اخطار می‌دهد که: "تعارف را باید کنار گذاشت، لنین دوباره به ایران بازگشته است..."

این اعتراف از دو زاویه جالب است. اول آن که شکره‌های نویسنده مقاله فوق نشان می‌دهد که چگونه گرایش به مارکسیسم در ایران با گرایش جوانان به لنین و تئوری‌های انقلابی او توأم می‌باشد و همین نکته است که اسباب "نگرانی" شده و صدای دست‌اندرکاران رژیم در امور فرهنگی را درآورده است. در این زمینه اظهارات فوق همچنین از اهداف پلید دستگاه‌های تبلیغاتی و فرهنگی رژیم در رابطه با صدور اجازه انتشار برخی آثار مارکس در ایران خبر می‌دهد. دستگاه‌های تبلیغاتی و فرهنگی جمهوری اسلامی با امید به اینکه در شرایط فروپاشی شوروی سابق (که خود را فریبکارانه کشوری سوسیالیستی جا می‌زد) و در بستر تبلیغات جهانی بورژوازی بخصوص در رابطه با ادعای "مرگ کمونیسم" مطالعه این آثار به تقویت تفسیر بورژوائی از مارکسیسم منجر خواهد شود. در یک دوره در میان تعجب و شگفتی برخی روشنفکران به این کار مبادرت نمود. "امید" آنان البته واهی از کار درآمد. در این زمینه اعترافات خود طرفداران رژیم قابل توجه است: "امید این بود که چپ‌های جوان اگرچه مارکس می‌خوانند اما به برخی از آراء او به خصوص آراء برخی از مفسرین او مانند لنین به دیده تردید و انتقاد بنگرند" یعنی همان داستان قدیمی گرفتن روح انقلابی مارکسیسم از آن و تبدیل این انقلابی‌ترین اندیشه رهائی‌ستمدیدگان به امری آکادمیک و

بی‌آزار. یعنی تبدیل مارکسیسم از سلاح مبارزه طبقاتی به وسیله‌ای برای تفسیر رویدادها.

اما گذشته از اظهار نگرانی طرفداران رژیم نسبت به رشد تفکرات کمونیستی در بین جوانان و اخطار آنها راجع به حضور "شبح لنین بر فراز ایران" نکته اصلی‌ای که در این زمینه باید به آن پرداخت عبارت از دلایل و چرایی رشد این پدیده در جامعه ماست. براساسی در شرایطی که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی به مثابه عمال امپریالیسم و حافظ نظام سرمایه‌داری در ایران در طول حدود سه دهه حاکمیت سپاه خویش بطور بی‌وقفه به سرکوب خونین و نسل‌کشی کمونیست‌ها پرداخته‌اند، در شرایطی که تمامی تشکلهای کمونیستی را در هم کوبیده‌اند و روشنفکران کمونیست را قتل‌عام کرده‌اند و با تمام توان و قدرت مادی و معنوی خویش برای بی‌اعتبار کردن کمونیسم تلاش نموده‌اند، چرا آنها باز هم مجبورند دوباره در وحشت از رشد اندیشه‌های مارکسیستی و شبح لنین در ایران مویه و زاری کنند؟

دلیل این امر را باید قبل از هر چیز در خود واقعیت‌های سرسخت زمینی و در حدت تضادهای موجود در سطح جامعه جستجو نمود. نظام اقتصادی حاکم بر جامعه ما، به مثابه یک نظام استثمارگرانه طبقاتی، سرمایه‌داری وابسته است که روینای سیاسی آن را یک دیکتاتوری شدیداً وسیعاً قهرآمیز تشکیل می‌دهد. این نظام به دلیل تحت سلطه امپریالیسم بودن هم می‌بایست همه وسائل غارت و استثمار امپریالیستی را مهیا سازد و هم در چارچوب سیاست اربابان خود که بار همه بحران‌های خود را به دوش کشورهای تحت سلطه سرشکن می‌کنند می‌باید توده‌های ستمدیده ایران و بخصوص کارگران و زحمتکشان را به وحشیانه‌ترین شکل قربانی مطامع و

مصالح امپریالیسم سازد. در بستر چنین وضعیتی است که رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم ضدحلقی و نماینده سرمایه‌داران، شرایطی را در جامعه ایران بوجود آورده است که قطب‌بندی‌های طبقاتی هرچه شدیدتر گشته و هر روز که می‌گذرد فاصله فقر و ثروت عمق بیشتری می‌گیرد. به همین دلیل هم در طول سال‌های طولانی سلطه این رژیم ما شاهد بوده‌ایم که از یک طرف استثمار وحشیانه نیروی کار و غارت بی‌حساب حیات و هستی میلیون‌ها تن از کارگران و خلق‌های ستمدیده توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی انبوه غیرقابل تصویری از فقر و فلاکت و گرسنگی و بیکاری و تورم و گرانی و فحشا و اعتیاد و... را بر جای گذارده و از سوی دیگر درصد کوچکی از جامعه در ناز و نعمت غوطه‌ور گشته و حکایت میلیاردرها و "آقازاده‌ها" حسرت بر دل ستمدیدگان گذاشته است و این همه با سرکوب سیستماتیک وحشیانه هرگونه ندای مخالف برعلیه این نظم جهانی و خفه‌کردن هرگونه اعتراض برحق مردمی با گستردن بساط شکنجه و زندان و دار در وسعت این سرزمین، حفظ و تحکیم یافته است. بدیهی‌ست که طبقه استثمارگر حاکم و تمامی مرتجعینی که در بقای این مناسبات پوسیده ضدحلقی نفع دارند، نه می‌خواهند و نه می‌توانند

به کوچک‌ترین خواست‌های صنفی و سیاسی طبقات محروم و فرودست جامعه پاسخی واقعی دهند؛ در نتیجه آنها تنها یک راه را برای توده‌های تحت ستم و دربند باقی می‌گذارند و آن هم راه مبارزه قاطع برای تغییر وضع جهانی موجود، یعنی نابودی سلطه امپریالیسم و خلعید از استثمارگران سرکوبگر جهت برقراری یک نظام دمکراتیک و مردمی است. "قصه" "انقلاب اجتماعی" و آتش سرکش میل به "نابودی سرمایه‌داری" از درون چنین وضعیتی که حاکم بر جامعه‌ست سر بر می‌کشد.

تا ظلم هست مبارزه برای برکندن آن هم هست و در طول تاریخ سلطه سرکوبگرانه سرمایه‌داری هر جا که سخن از مبارزه برای رفع نهای استعمار و ستم در میان بوده، هر جا که گرسنگان و سرکوب‌شدگان برای گسستن زنجیرهای اسارت و برای رسیدن به آزادی و برابری بپاخاسته‌اند، "شیخ" مارکس و کمونیسم بر فراز دریای جنبش آنان در پرواز بوده است. مارکسیسم چیزی جز کشف قانونمندی‌های حاکم بر این جدال طبقاتی و توضیح ضرورت انقلاب اجتماعی جهت رسیدن به سوسیالیسم به مثابه تنها آلترناتیو نظام استثمارگرانه کنونی نبوده و نیست؛ و از آنجا که لنینیسم مارکسیزم

عصر امپریالیسم و انقلابات کارگری است در دوران ما که دوران سلطه جهانی امپریالیسم می‌باشد هر جا انقلاب با برجستگی بیشتر در دستور باشد و الزامات عینی تغییر رادیکال و انقلابی شرایط را با صدای بلندتری فریاد زند بطور بالقوه گرایش به لنینیسم برجستگی بیشتری می‌یابد. به واقع در موقعیتی که شرایط عینی بر ضرورت تحولات انقلابی تأکید داشته و رفرم و اصلاح نظام گنبدیده سرمایه‌داری سترونی خود را به اثبات رسانده است طبیعی است که جامعه بسوی راه‌حل‌های رادیکال روی آورد. به همین دلیل هم در سرزمین استبدادزده ایران هیچ تفکر انقلابی به بار نمی‌نشیند مگر رادیکال باشد و رادیکال‌بودن یعنی به ریشه‌زدن یعنی نه خواهان تغییر مهره‌ها و یا صرفاً لغو قوانین بودن بلکه سرنگونی تام و تمام رژیم سفاک حاکم و نظام ظالمانه سرمایه‌داری را از موضع طبقه کارگر خواستن و راه رسیدن به این هدف بزرگ یعنی انقلاب را توضیح و تشریح نمودن و این همان "قصه" قدیمی است که تا "در به همین پاشه می‌چرخد" تکرار خواهد شد. بنابر این، گرایش فزاینده به کتاب‌ها و آثار مارکس و تئوری مارکسیستی در بین جوانان و روشنفکران انقلابی و "ظهور" دوباره "شیخ لنین" در ایران و در میان جوانانی که مارکس را خوانده‌اند، حاصل شرایط عینی‌ای است

که نظام ضدحلقی حاکم و رژیم پاسدار آن یعنی جمهوری اسلامی آفریده‌اند. تا چنین شرایطی پابرجاست، روح "مارکس" و "لنین" نیز - حتی اگر تبلیغات بورژوازی روزی هزار بار مرگ آنها را اعلام کند- بر فراز ایران در پرواز خواهد بود و آموزش‌های انقلابی آنان درفش توده‌های تحت ستم و آگاهی خواهد بود که برای نابودی قطعی هرگونه استثمار و ستم و نابرابری و سرکوب بپاخاسته‌اند. این همان حقیقت ساده‌ای‌ست که قلم‌به‌مزدان بورژوازی نظیر نویسنده مقاله فوق‌الذکر هنگام "تجزیه و تحلیل‌های" هیستریک ضد مارکس و لنین خود، قادر به درک آن نیستند. همان حقیقتی که سردمداران جمهوری اسلامی را به وحشت انداخته است. یعنی حقیقت گرایش جوانان به مارکسیزم - لنینیسم و "رویای" نابودی سرمایه‌داری! همان رویایی که از رستاخیز سیاهلک تا کنون هویت پیروان جنبش نوین کمونیستی ایران را شکل داده است رویایی که گرچه دشمنان مردم می‌کوشند آنرا دست‌نیافتنی جلوه دهند اما تنها امکان واقعی رهائی است و هیچ راهی جز گام‌برداشتن در راستای آن وجود ندارد به همین دلیل هم هست که لنین می‌گفت:

"کمونیسم خود شور است و رویا!"

کمک‌های مالی

امریکا

- رفیق شهید میرهادی کابلی ۲۰۰ دلار
- رفیق شهید فریدون محمدی ۲۰۰ دلار
- رفیق شهید فرشید راجی ۲۰۰ دلار
- رفیق شهید جمشید هدایتی ۲۰۰ دلار
- رفیق شهید فرج‌اله نیک‌نژاد ۲۰۰ دلار

کانادا

- رفیق شهید جواد سلاحی ۴۰۰ دلار

سوند

- رفیق شهید محمد حرمتی‌پور ۲۰۰ دلار
- رفیق شهید پویان ۲۰۰ دلار
- رفیق شهید مهرنوش ابراهیمی ۱۰۰ دلار
- رفیق شهید اصغر عرب‌هریسی ۵۰ دلار
- رفیق شهید میرهادی کابلی ۲۰۰ کرون
- رفیق کبیر بهروز دهقانی ۲۰۰ کرون
- رفیق شهید سیما دریانی ۲۰۰ کرون
- رفیق شهید مهناز نجاری ۲۰۰ کرون
- رفیق شهید مهوش جوکار ۲۰۰ کرون



مجموعه سخنرانی‌ها، اسناد و نوشته‌ها. پیام‌های همبستگی افراد و سازمان‌های سیاسی به مراسم یاد یاران یاد باد و... بصورت کتاب چاپ و منتشر گردید!

برای تهیه این کتاب با آدرس زیر تماس بگیرید:

BM BOX 5051
LONDON
WC1N 3XX
ENGLAND

E-mail: ipfg@hotmail.com

توضیح: این نوشته نخستین بار در سایت دیدگاه درج گردیده است.

عراق، تجربه‌ای که باید از آن آموخت!

فریبرز سنجری

این روزها هر زمان که به رسانه‌های عمومی رجوع می‌کنی امکان ندارد که در نیت‌ر اخبار روز، گزارشی درباره رویدادهای دهشتناک جاری در عراق توجهات را جلب نکند. از روزنامه‌ها تا اخبار رادیوها و از تلویزیون‌ها تا سایت‌های اینترنتی در همه جا با اخباری مواجه می‌شوی که از کشته‌شدن هر روزه مردم غیرنظامی در این کشور خبر می‌دهند. از مارچ سال ۲۰۰۶ و بدنبال هجوم ارتش آمریکا به عراق، این کشور به صحنه جنایات ارتش متجاوز آمریکا و فجایع دلخراشی که گروه‌های مرتجع اسلامی و غیراسلامی می‌آفرینند تبدیل شده است و هر روز آمار جدیدی از تلفات نیروهای درگیر و مردم غیرنظامی داده می‌شود که شاید یکی از تازمترین این آمارها مربوط به برآورد یک گروه تحقیقاتی باشد که از متخصصان دانشگاه "جان هاپکینز" آمریکا و دانشگاه بغداد تشکیل شده و در یک نشریه پزشکی انگلستان به نام "النست" درج گردیده است. بر اساس برآورد این گروه که مبتنی بر یک کار تحقیقی گسترده می‌باشد، از زمان حمله ارتش آمریکا به عراق تا ژوئیه سال ۲۰۰۶ یعنی در فاصله سه سال و چند ماه تنها ۶۵۵ هزار نفر غیرنظامی در عراق کشته شده‌اند. بر اساس این تحقیق، ۵۶ درصد کشته‌شدگان بر اثر اصابت گلوله به قتل رسیده‌اند، ۱۳ درصد هم بر اثر انفجار و وسائل نقلیه و ۱۴ درصد هم بر اثر انفجار به شکل‌های دیگر کشته شده‌اند. گرچه رئیس‌جمهور آمریکا به دلیل منافعی که در توجیه لشکرکشی به عراق و تداوم حضور نظامی ارتش آمریکا در این کشور دارد فوراً این آمار را "مبالغه‌آمیز" قلمداد نمود اما منابع مختلف نه تنها این آمار را تأیید می‌کنند بلکه گاه برآوردهائی به مراتب بالاتر از این آمار از تعداد کشته‌شدگان ارائه می‌دهند. جالب است که بوش ضمن رد این آمار مدعی شد که تنها ۳۵ هزار غیرنظامی عراقی در این فاصله کشته شده‌اند. البته او دیگر روشن نکرد که اگر آمار مزبور را "مبالغه‌آمیز" می‌خواند آمار "واقع‌بینانه" خود را از کجا آورده است! در حالیکه متخصصانی که آمار مزبور را ارائه داده‌اند این آمار را بر اساس مراجعه خانه‌به‌خانه در عراق تهیه کرده‌اند و اعتبار کار تحقیقی آنها بوسیله متخصصان دیگری در این زمینه مورد تأیید قرار گرفته است. گرچه بالا یا پایین‌بودن آمار تعداد کشته‌شدگان غیرنظامی تغییری در ماهیت جنایتکارانه تجاوز آمریکا به عراق ایجاد نمی‌کند. اما اطلاع از رقم ۶۵۵ هزار کشته‌شده غیرنظامی از زمان حمله آمریکا به عراق، ابعاد فاجعه را در مقابل دید همگان قرار می‌دهد.

بر کسی پوشیده نیست که دولت آمریکا با توسل به این دلایل که دولت صدام در حال تهیه سلاح‌های کشتار دسته‌جمعی است و با تشویق تروریسم، ثبات منطقه و جهان را به خطر انداخته و در همین راستا از جریان اسلامی‌تروریستی القاعده حمایت می‌کند، به این کشور حمله و آنرا اشغال نمود. و ادعا نمود که قصدش از این حمله، آزادسازی عراق و برقراری دموکراسی در این کشور می‌باشد. امروز پس از گذشت سه سال از اشغال عراق باید دید کدامیک از ادعاهای دولت آمریکا تحقق یافته است. در رابطه با ساخت سلاح‌های کشتار جمعی در عراق که اصلی‌ترین دلیل حمله به شمار می‌رفت همانطور که می‌دانیم این قدرت امپریالیستی هنوز که هنوز است نتوانسته است شواهدی مبنی بر ساخت چنین سلاح‌هایی ارائه دهد. و از سوی دیگر سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا رسماً اعلام کرده‌اند که دولت صدام نه تنها با القاعده در ارتباط نبوده بلکه برعکس اشغال این کشور شرایط را برای رشد تروریسم آماده‌تر ساخته است. به این ترتیب، در شرایطی که دولت آمریکا فریبکارانه ادعا می‌کرد که برای مبارزه با تروریسم به عراق لشکرکشی نموده، حال تشکیلات اطلاعاتی این کشور رسماً مجبور به اعتراف شده است که: "جنگ عراق در شکل‌بخشیدن به نسل جدیدی از افراطیون و افزایش خطر تروریسم در جهان کمک کرده است". از آنچه که بر سر آزادی و دموکراسی آمده هم همگان باخبرند و کسی نمی‌تواند مدعی شود که در شرایط اشغال عراق و حضور ۱۳۵ هزار سرباز آمریکائی در این کشور امکان سخن‌گفتن از آزادی وجود دارد و یا در شرایطی که کسی نمی‌تواند بدون تحمل زندان و شکنجه بر علیه سیاست‌های دولت دست‌نشانده عراق سخن گفته و یا فعالیت نماید از وجود دموکراسی می‌شود صحبت کرد. به واقع در شرایطی که مردم حتی از امنیت رفت و آمد در خیابان برخوردار نیستند و هر لحظه انفجار بمبی و یا سرنیزه گروه مرتجعی جانشان را به بازی می‌گیرد و ما هر روز شاهد کشف جنازه‌هایی هستیم که وحشیانه شکنجه شده‌اند، سخن‌گفتن از وجود دموکراسی در عراق تنها از سیاستمداران بورژوازی رذالت‌پیشه‌ای ساخته است که فریبکارانه انتخابات نمایشی در این کشور را نشانه‌ی به‌اصطلاح دموکراسی و وسیله ابراز اراده آزاد مردم جا می‌زنند.

اگر نه به تبلیغات بلکه به آنچه در عمل رخ داده توجه کنیم می‌بینیم که این درست است که در نتیجه یورش آمریکا به عراق، رژیم سرکوبگر و

مستبد صدام سرنگون گشته اما با سرنگونی رژیم صدام، دولتی ملی و دموکراتیک هم در این کشور شکل نگرفته و کسانی که بر سر کار آمده‌اند تنها عروسک‌های جهت توجیه سیاست‌های امپریالیستی آمریکا می‌باشند که در سرسپردگی‌شان به امپریالیسم تردیدی وجود ندارد. از سوی دیگر، با اشغال عراق عملاً این کشور به بزرگترین پادگان امپریالیسم آمریکا در منطقه تبدیل گشته است. امری که جدا از پیامدهای استراتژیک‌اش، بطور بالفعل بازار این کشور و منابع فراوان انرژی آن را کاملاً زیر سیطره آمریکا درآورده است. به این ترتیب، آمریکا با اشغال عراق، هم حضور نظامی خود را در منطقه تحکیم نموده و هم رقبای قدرتمند خود در صحنه جهانی را از سنگرهای عقب نشاند و به حوزه نفوذ آنها در این کشور دست‌اندازی نموده است. برای درک ابعاد این مسئله تنها کافی است که به سرنوشت میلیاردها دلار بدهی رژیم صدام به روسیه و فرانسه فکر کرد که قرار بود از طریق ارز حاصل از فروش نفت پرداخت گردد و حال با سلطه آمریکا بر منابع نفت عراق، بازپرداخت آنها به حاشیه رانده شده است!

واقعیت این است که حوادث و رویدادهای عراق جهت شناخت سیاست‌های کنونی امپریالیسم آمریکا بخصوص طرح "خاورمیانه بزرگ" این قدرت جهانی و درک ماهیت تجاوزگرانه امپریالیسم از اهمیت بسیاری برخوردار است. چرا که آنچه در عراق می‌گذرد آینه تمام‌نمایی از سیاست‌های سلطه‌گرانه آمریکا در آغاز قرن جدید می‌باشد. تجربه عراق از زاویه دیگری هم برای ما ایرانیان مهم است چرا که این روزها ما در صفوف مخالفین جمهوری اسلامی با تحلیل‌ها و گرایشاتی مواجه هستیم که با تکیه بر نمونه عراق و از جمله کردستان عراق از حمله آمریکا به ایران دفاع می‌کنند و چنین استدلال می‌کنند که در شرایطی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی راه دیگری وجود ندارد چرا نباید از این امکان استفاده نمود.

این تحلیل‌ها و گرایشات سیاسی مدعی‌اند که در شرایطی که هیچ نیروی در صحنه حضور ندارد که قادر به سرنگونی رژیم باشد چرا ما باید از اقدام آمریکا که به هر حال باعث خلاصی ما از شر آخوندهای حاکم می‌شود، پشتیبانی نکنیم. این نیروها بدون توجه به آنچه در عراق می‌گذرد از واقعیت آنچه بر عراق گذشته و می‌گذرد تنها به صحنه سرنگونی صدام توجه می‌کنند و دیگر نمی‌خواهند و منافع‌شان اجازه نمی‌دهد به واقعیت‌های دیگر توجه کنند و ببینند که در این فاصله چه بر سر مطالبات و خواست‌های توده‌ها و حق زندگی مردم کوچه و بازار آمده است و چگونه روزی چند صد نفر قربانی سیاست‌های آمریکا در این کشور می‌شوند. کسانی که صرفاً سرنگونی جمهوری اسلامی را هدف خود قرار داده‌اند نمی‌خواهند بفهمند که چرا نیروهای انقلابی بر سرنگونی رژیم‌های سرکوبگر بدرست خود مردم تأکید دارند، و چرا راه حل نجات مردم را انقلاب می‌دانند و نه کودتا یا لشکرکشی امپریالیستی. جالب است که برخی از این نیروها وقتیکه راه حل انقلاب را در مقابل‌شان قرار

از اولین موج‌هایی به حساب آوریم که به طوفان انقلاب انجامید، کل شهدای مردم ما از رستاخیز سیاهگل تا قیام بهمن یک‌دهم آمار فوق نیز نمی‌باشد. بنابر این، کسانی که با تکیه بر هزینه‌های بالای انقلاب، مردم را از تنها راه حل نجاتشان یعنی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بدست خود توده‌ها می‌ترسانند و نظرها و توجه‌ها را به دست آهنین امریکا جلب می‌کنند، فریبکارانی بیش نیستند که به تنها چیزی که نمی‌اندیشند همانا سرنوشت مردم است. اتفاقاً تجربه عراق درست بر علیه کسانی حکم می‌دهد که مردم ما را به بیراهه‌های امپریالیستی سوق می‌دهند. بدون شک همانطور که می‌گویند "انقلاب مجلس مهمانی نیست" برعکس یکی از "اتوریته"ترین پدیده‌هاست که با توپ و تانک و تفنگ سر و کار دارد اما برای رسیدن به آزادی راهی جز انقلاب وجود ندارد و تجربه نشان داده که اتفاقاً این راه کم‌هزینه‌ترین راه نجات است. این واقعیتی است که تجربه عراق نیز بر آن مهر تأیید می‌زند. ■

به گزارش رادیو امریکا، در ۱۴ اکتبر "حدود ۷۰ هزار نفر در جریان قریب ۲۰ سال نبرد بین شورشیان و دولت پرو کشته شدند". و همین رادیو در ۲۸ سپتامبر در مورد کردستان ترکیه می‌گوید: "شورشیان از سال ۱۹۸۴ برای خودمختاری در جنوب شرقی ترکیه می‌جنگند. این جنگ بیش از سی هزار کشته به جای گذاشته است." و در ۱۱ اکتبر در مورد مبارزات تامیل‌ها در سریلانکا گزارش می‌دهد که "شورش جدائی‌طلبان سریلانکا که از سال ۱۹۷۲ آغاز شد، تاکنون جان بیش از ۶۰ هزار نفر را گرفته است". توجه به این آمارها و مقایسه آنها با آمار کشته‌شدگان ۶۵۵ هزار نفری و تازه غیرنظامی در عراق آن هم تنها در یک مدت زمانی سه ساله، بروشنی نشان می‌دهد که چه تفاوت فاحشی بین هزینه‌های یک مبارزه مردمی جهت دستیابی به آزادی و یک لشکرکشی امپریالیستی وجود دارد. جدا از موارد فوق، اگر به آمار شهدای انقلاب سال‌های ۵۶-۵۷ هم رجوع کنیم باز با این تفاوت آشکار روبرو می‌شویم. اگر رستاخیز سیاهگل را

می‌دهی فوراً مدعی می‌شوند که انقلاب با خونریزی توأم است و نتیجه‌ای جز گسترش فجایع انسانی نخواهد داشت و با این استدلال مردم را از هزینه‌های بالای انقلاب می‌ترسانند. اما بیایید لحظه‌ای آمار قربانیان غیرنظامی جنگ عراق را با آمار تعداد کشته‌شدگان در جریان خیزش‌های مردمی جهان و از جمله خود انقلاب ایران مقایسه کنیم تا آشکار شود در واقعیت، هزینه‌های انسانی کدام یک خونین‌تر بوده است. بخاطر جلوگیری از طولانی‌شدن مطلب، سه حرکت مردمی را در نظر می‌گیریم و جهت اینکه جایی برای اما و اگر "پرو امریکائی"هایی که از حمله امریکا به ایران پشتیبانی می‌کنند نماند، تمام آمارها را از خود رادیو امریکا نقل می‌کنیم که منطقاً باید به عنوان صدای "بزرگترین قدرت جهان" مورد تأیید آنها باشد و این سه مورد را هم درست بخاطر وجود همین آمارها انتخاب کرده‌ایم. این سه حرکت عبارتند از: مبارزه مردم پرو، کردستان ترکیه و تامیل‌ها در سریلانکا.

سازمان فدائیان- اقلیت و "جنبش"...

بقیه از صفحه ۱۷

(۳) با انتساب این تاکتیک به یک "دوره خاص" که روشن هم نمی‌شود کدام دوره بوده و این دوره دارای چه ویژگی‌هایی است، مثل همه مخالفین این تئوری به خود امکان می‌دهد که "بین ناسخ و منسوخ" مانور دهد. یکبار آن را به دوره شاه محدود می‌کند و بار دیگر به "کشاکش انقلاب و ضدانقلاب" در دوران جمهوری اسلامی.

(۴) برای آنها که این امر را به دوره شاه محدود می‌کنند باید گفت که مگر همین مبارزه مسلحانه در دوران بزرگی از سلطه جمهوری اسلامی نیز بکار نرفت و ما پشتیبانی مردم را از این "تاکتیک" در همین جمهوری اسلامی ندیدیم! اگر فراموش نکرده باشیم حتی در "دوره خاصی" ما شاهد رهنمود "جوخه‌های رزمی" در نشریه کار هم بودیم!

(۵) آنهایی که تئوری مبارزه مسلحانه را به "مشی چریکی" تقلیل می‌دهند نشان می‌دهند که قادر به درک مبانی تئوریک و نقش استراتژیک مبارزه مسلحانه نیستند. برخی از آنها همان‌هایی هستند که بعد از قیام بهمن و تغییر شرایط سیاسی کشور، از آنجا که به تئوری چریک‌های فدائی پشت نموده بودند، خود را خلع‌سلاح‌شده یافته و قادر به تحلیل شرایط و دادن رهنمودی برای عمل نبودند. در حالیکه تحلیل شرایط بعد از قیام بر مبنای تئوری مارکسیست-لنینیستی مبارزه مسلحانه به چریک‌های فدائی خلق امکان داد تا دریابند که وظیفه اصلی در آن شرایط، سازمان‌دهی مسلح توده‌ها می‌باشد. امری که تجربیات کردستان و ترکمن‌صحرا آن را به اثبات رساند.

در خاتمه مایلیم بگویم که چرا سازمانی که بخشی از هویت خود را از جنبش مسلحانه که بدنبال رستاخیز سیاهگل شکل گرفت کسب نموده، حال خود را مجبور به این می‌بیند که وقتیکه مأموران اطلاعاتی رژیم از "جنبش چریکی" سخن می‌گویند به تصحیح حرف آنها برخیزد و فریاد برآورد "جنبش چریکی" نه، "جنبش انقلابی"!

شعری از شاعر مبارز افغانستان

پ. رتیل

رفقا! (*)

عقاب رزم مقدستان
نشسته بر ستیغی غرور پربرارتان
کوره‌ی داغ شما،
پُر درخشش باد، که
گداخته آهن و فولادتان
با دما می‌نفس‌های سوزان‌تان
که چسان
دست‌هایتان،
در گداخته کوره؛
چون سیالی بهم آمیخته، و
نیروی یکتا گشته
آن دست‌های دست بدست شده،
و؛ چون تبری فرود آمده
بر پوک درخت کهن سال زمان
تا بر شاخ و شاخچه‌ی چرکین و خشکیده‌اش
دیگر آوانگان نشوند خفاشان در شبانگاه
بگذار!

بوسه زخم،

بر دست‌های سبز و یکتایمان،

که در سراسر جهان بهم پیوسته،

و پیوسته باد،

پیوستگی‌های بهم پیوسته‌ی مان

* * * * *

(*) به خاطر بورش و کشتار دسته جمعی اعضای کمیته

مرکزی حرب کمونیست ترکیه، توسط ارتش آنکشور به تاریخ

دوم سپتامبر ۲۰۰۵ سروده شده است.

نگاهی به برخی اخبار

بقیه از صفحه ۷

گفته می‌شود که سیاست‌های ضدکارگری این کارخانه به اشکال مختلف و بسیار متفاوت با یکدیگر در اروپا و آمریکا و کشورهای توسعه‌نیافته اجرا شده و سطح رفاه کارگران را در سطحی بسیار پایین‌تر از کارگران در کارخانه‌های مشابه نگه داشته است. این کارخانه از سال ۱۹۹۵ تاکنون ۱۰ بخش تولیدی را در اروپا و امریکا تعطیل کرده و در کشورهای تحت سلطه نیز قراردادهای کارگری و حتی قوانین حقوق بشر را نادیده گرفته و شرایط کاری غیرانسانی‌ای را به کارگران تحمیل کرده است. به عنوان مثال، این کارخانه یکی از کارخانه‌های تائیرسازی مکزیک را خریداری کرد و بلافاصله حقوق کارگرانش را کاهش داد، مزایای مسکن و بهداشت و درمان را قطع کرد و در عوض ساعات کار را افزایش داد. اما وقتی که کارگران به این تغییرات اعتراض کردند، مدیریت کارخانه همه کارگران را اخراج کرده و کارخانه را موقتاً تعطیل نمود. ■

اهداف واقعی "جنبش اصلاح طلبی"

از زبان حجاریان!

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در دوره رفسنجانی و بویژه در اواخر دوره ریاست جمهوری او با موجی از یک بحران انقلابی در سطح جامعه روبرو شده بود. پیشبرد سیاست‌های خانه‌خوابکن امپریالیستی زیر نام "بازسازی" و فقر و فلاکت وحشتناک ناشی از اعمال این سیاست‌ها بر زندگی میلیون‌ها تن از کارگران و زحمتکش‌ها و سرکوب سیستماتیک و گسترده توده‌های تحت ستم، بار دیگر موجب سر برآوردن موج سهمگینی از مطالبات مترکم و جنبش توده‌های بجان آمده بر علیه نظم ضدخلفی حاکم گشته بود. اعتصابات کارگری به شکل کم‌سابقه‌ای رشد کرده بود. حرکات اعتراضی رادیکال در سطح جنبش دانشجویی در تهران و سایر شهرها، شورش‌های قهرآمیز توده‌ای در اراک و قزوین و تبریز و همدان و مشهد و... زنگ خطر را برای سران جمهوری اسلامی به صدا درآورده بود و در کنار همه اینها رشد برخوردهای مسلحانه، پدیده "بسیجی کشی" و... حکومت را بشدت هراسان ساخته بود تا جایی که رفسنجانی "جامعه کارگری" را به یک "بمب ساعتی" تشبیه می‌کرد و گردانندگان وزارت اطلاعات با سرکشی به شهرهای شورش زده درصدد یافتن "ریشه‌های" خیزش بر علیه حکومت و بررسی این امر بودند که آیا در ورای این شورش‌ها و حرکات مسلحانه "تشکیلات‌های سیاسی" قرار دارند، یا نه و آیا با توجه به سابقه درخشان جنبش دانشجویی در پرورش و تحویل روشنفکران و کادرهای انقلابی به جامعه (بویژه به جنبش مسلحانه و سازمان چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق در دهه ۵۰) در سطح دانشجویان تشکیلات‌های مخفی متمایل به مبارزه مسلحانه و "جنبش‌های چریکی" شکل گرفته‌اند! در چنین اوضاع و احوالی بود که گردانندگان جمهوری اسلامی درمی‌یافتند که نظام دیکتاتوری حاکم به رغم تمامی جنایات و سرکوب‌های دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ با موج جدیدی از برآمد توده‌های بی‌باخته روبرو شده است که خاموش ساختن آن بجز کاربرد زور و سرکوب مطلق‌العنان به ابزارهای دیگری نیز نیاز دارد. "پروژه اصلاح طلبی" و علم‌کردن خاتمی فریبکار در جریان نمایش انتخاباتی خرداد ۷۶ که خود را نماینده مطالبات توده‌های تحت ستم ما جا می‌زد، پاسخ طبقه حاکم به چنین اوضاع بحرانی‌ای بود. با گمردن خاتمی در پست ریاست جمهوری و نمایش صندوق‌های انتخاباتی از پیش پر شده با "۲۰ میلیون رای"، رژیم جمهوری اسلامی کوشید انرژی انقلابی توده‌های بجان آمده و آماده انفجار را در پشت سر خاتمی فریبکار کانالیزه کرده و با ایجاد توهم "اصلاح‌پذیری" نظام سرمایه‌داری وابسته،

"در ایران اگر احزاب اصلاح طلب نبودند، جنبش چریکی راه افتاده بود. اگر آقای ناطق نوری سرکار می‌آمد، حتما یک عده‌ای می‌رفتند توی فاز چریکی".... این بخشی از سخنان سعید حجاریان، یکی از مؤسسين وزارت اطلاعات جهنی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، یکی از خالقین "سربازان گمنام امام زمان" و بالاخره یکی از استراتژیست‌های حکومت و "مغز متفکر اصلاحات" می‌باشد که اخیرا در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فارس، از سوی او عنوان شده است. او در بخش دیگری از اظهارات خود اضافه می‌کند که "ما ضربه‌گیر بودیم، از دو طرف؛ اصلاح طلبی یعنی همین!" و در ارتباط با "نسخه جدید" پیشنهادی خود می‌گوید که شعار او اکنون "اصلاحات مرد! زنده باد اصلاحات؛ کدام اصلاحات زنده باد!" می‌باشد.

سخنان فوق که پس از پایان دو دور ریاست جمهوری خاتمی فریبکار "اصلاح طلب" از زبان یک مقام امنیتی سابق جمهوری اسلامی مطرح می‌شود به هیچوجه اغراق‌گونی نیست. این موضوع در همان زمان در میان بسیاری از مردم ایران به گونه‌ای مطرح بود و امروز اعتراف به آن یکبار دیگر جوهر ضدخلفی و اهداف فریبکارانه "پروژه اصلاحات" که اساسا برای سرکوب مردم و جلوگیری از رادیکالیزه شدن جنبش انقلابی توده‌های تحت ستم و "ضربه‌گیری" سازماندهی شده بود را نشان می‌دهد. سخنان حجاریان در عین حال انعکاس هراس وحشتناک طبقه حاکم یعنی سرمایه‌داران زالوصفت وابسته و دست‌اندرکاران و منفکران رژیم حامی آنان از گرایش مردم به‌جان آمده، به عالی‌ترین شکل مبارزه سیاسی یعنی مبارزه مسلحانه و اعمال قهر انقلابی‌ست. بیهوده نیست که آقای حجاریان که یکی از مشغولیات چند ساله اخیرش در دستگاه حاکم "ردیه‌نویسی" بر علیه "مبارزه مسلحانه" و تبلیغ "مبارزه مصلحانه" بوده است اکنون نیز در شرایطی که رسوایی "افسانه اصلاح طلبی" جمهوری اسلامی بر هر کودک دبستانی نیز معلوم شده همچنان پرچم شکسته "اصلاحات" را در هوا می‌چرخاند تا به خیال خود از راه افتادن "جنبش چریکی" در میان جوانان جلوگیری کند. امروز پس از گذشت قریب به یک دهه از خرداد ۱۳۷۶ که خاتمی فریبکار با پرچم "جنبش اصلاحات" روی کار آمد، برای درک بهتر آنچه که امروز سعید حجاریان در رابطه با پروژه "احزاب اصلاح طلب" و کارکرد آن برای مقابله با "جنبش چریکی" مطرح می‌کند لازم است شرایط دوره مورد نظر را هرچند بطور مختصر مورد کنکاش و بازبینی قرار دهیم.

خاتمی را صد البته با کمک تبلیغات کرکننده امپریالیستی و مماشات‌طلبی‌های بخش بزرگی از به‌اصطلاح اپوزیسیون در رأس جنبش اعتراضی توده‌ها بنشانند. بقیه ماجرا در طول ۸ سال حکومت ننگین خاتمی فریبکار و "جنبش اصلاح طلبی" برای همگان معلوم است. هر چند که جنبش دانشجویی-مردمی ۱۸ تیر در همان آغاز نقاب از چهره فریبکار خاتمی دریده و در عین حال انرژی انقلابی نهفته در میان مردم مبارز ایران را به عینه به نمایش گذاشت، ولی در هر حال، با "پروژه کلان اصلاحات" بود که خاتمی سیاست‌های خانه‌خوابکن رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را هرچه وسیع‌تر پیش برده و با استفاده از حربه سرکوب و فریب توانست ۸ سال بیشتر برای این رژیم دمدنش وقت بخرد و سلطه ننگین آن را بر حیات کارگران و خلق‌های تحت ستم ما حفظ نماید. تجربه ۸ سال زمامداری خاتمی یکبار دیگر نشان داد که در شرایط سلطه نظام سرمایه‌داری وابسته، نظامی که دیکتاتوری عنان‌گسیخته ربنای ذاتی آن را تشکیل می‌دهد، سخن‌گفتن از انجام اصلاح و رفرم و هرگونه خواست دمکراتیک توسط طبقه حاکم افسانه‌ای بیش نیست.

امروز با گذشت نزدیک به یک دهه از عروج و افول "پروژه کلان اصلاحات" آقای حجاریان و یارانش در جمهوری اسلامی، حال حتی "مغز متفکر و معمار اصلاحات" نیز اعتراف می‌کند که اهداف اصلی این پروژه و روی کار آوردن خاتمی جلوگیری از "راه‌افتادن جنبش چریکی" و "ضربه‌گیری" برای نظام بود و درست به خاطر احساس موفق بودن اهداف ضدخلفی این پروژه است که او با وقاحت تمام می‌کوشد زیر شعار "کدام اصلاحات زنده باد!" بار دیگر مرحله جدیدی از فریبکاری را آغاز و هنوز به توهم امکان اصلاحات در نظام دیکتاتوری جمهوری اسلامی دامن بزند.

تاریخ ۲۸ سال حکومت دیکتاتوری مطلق‌العنان و تبهکارانه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با اعمال بی‌وقفه جنایت و سرکوب و ظلم بر علیه کارگران و خلق‌های تحت ستم ما آغشته شده است. اما از سوی دیگر، این تاریخ سیاه با مبارزات دلیرانه توده‌های تحت ستمی گره خورده است، که به رغم تمامی این جنایات و رعب و وحشت و اختناق اعمال شده از سوی حکومت، هیچگاه از مبارزه بر علیه آن از پا ننشسته و هر روز و هر ماه و هر سال با هر آنچه که در توان داشتند به مقابله با آن برخاسته‌اند. در این چارچوب، گرایش طبیعی توده‌ها برای دست‌بردن به سلاح و مبارزه مسلحانه در مقابل یک دشمن تا بن دندان مسلح و وحشی که کوچکترین مبارزه و مخالفت سیاسی را نیز بر نمی‌تابد، بخش لاینفک این کشاکش طبقاتی را تشکیل داده است. به جرأت می‌توان گفت که در طول تاریخ معاصر کشور ما کمتر رژیمی را می‌توان یافت که با چنین سطحی از مقاومت و امواج مبارزات توده‌ای و مبارزه قهرآمیز روبرو بوده باشد. درست به دلیل همین واقعیت یعنی وجود یک جنبش توده‌ای دانا در حال تراکم و انفجار

امپریالیست‌اش و همچنین مساعدت‌های بی‌شائبه طیفی از سازشکاران و دوستان نادان خلق- که فریب تبلیغات حکومت را خورده و می‌پنداشتند که دیکتاتوری حاکم با تن دادن به "دمکراسی" به مردم تحت ستم امکان انتخاب "آزاد" و یا "انتخاب بین بد و بدتر" داده- سرانجام موثر افتاد و رژیم جمهوری اسلامی در طول مدت حکومت خاتمی فریبکار با پروژه "اصلاح‌طلبی" توانست ۸ سال دیگر برای بقای ننگین خویش وقت بخرد و بقول جباریان از راه‌افتادن "جنبش چریکی" و با "ضربه‌گیری" از اوج‌یابی مبارزات انقلابی جلوگیری کند. به این ترتیب "جنبش اصلاحات" مورد اشاره جباریان، در حقیقت امر در شرایط مشخص سال‌های ۷۰ همان نقش ضدانقلابی‌ای را برای طبقه حاکم ایفاء کرد که کشتار سال ۶۰ و قتل‌عام سال ۶۷؛ یعنی نقش سرکوب انقلاب و منحرف‌کردن و زایل ساختن رادیکالیسم انقلابی جنبش توده‌ها و جلوگیری از ارتقاء سطح این مبارزات به یک مبارزه انقلابی قهرآمیز سراسری که سرانجام بساط ضدخلق رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و نظام حاکم را از بیخ و بن برکند. ■

نظام خویش بیفزایند. اما مدت زمان کوتاهی پس از این جنایت، بار دیگر در دوره زمامداری رفسنجانی مزدور، مارش عظیم شورش‌های توده‌ای و اعتصابات کارگری و دانشجویی و حرکات قهرآمیز و مسلحانه، حاکمیت جمهوری اسلامی و کل نظام ضدخلق را به چالش طلبید؛ این بار نیز دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی به میدان آمده و برای حفظ و دوام حکومت ضد‌مردمی و وابسته‌شان پروژه مرکب "قتل‌درمانی" و "اصلاح‌طلبی" را سازمان دادند و با بیرون‌کشیدن خاتمی فریبکار از صندوق‌های مارگیری‌شان در ۲ خرداد ۱۳۷۶ و جا زدن او به عنوان نماینده "جامعه مدنی" در جمهوری اسلامی، مدافع "دمکراسی"، "اصلاحات"، "حقوق زنان" و... کوشیدند تا او را مظهر مطالبات و مبارزات حق‌طلبانه توده‌های تحت ستم جا زده و حاصل "انتخاب آزادانه" مردم به‌جان آمده معرفی کنند. تاکتیکی که به رغم افشای آن از جمله توسط یکی از نیروهای واقعی مدافع منافع توده‌ها یعنی چریک‌های فدایی خلق، بدلیل موازنه نیروی انقلاب و ضدانقلاب در آن دوره و حمایت‌ها و تبلیغات وحشتناک طبقه حاکم و اربابان

بر علیه نظام حاکم است که ما می‌بینیم، جمهوری اسلامی هر بار که با خطر لبریز شدن و انفجار این جنبش روبرو شده کوشیده است تا با دست‌یازیدن به جنایات عظیم‌تر و فریبکاری‌های سخیف‌تر، مبارزات توده‌ها و جنبش انقلابی آنها را سرکوب نموده و یا با تاکتیک‌های ضدانقلابی آن را از محتوای انقلابی تهی کرده و به کجراه ببرد. اگر به تاریخ حیات ضدخلق جمهوری اسلامی نظر افکنیم می‌بینیم که این رژیم سرکوبگر چگونه موج عظیم و تهدیدکننده جنبش توده‌های تحت ستم در سال ۶۰ را با براه‌انداختن بساط دار و اعدام و شکنجه در سطح جامعه و در سیاهچال‌ها به عقب راند و بقای حکومت ضدخلق خود را با اعمال فجیع‌ترین جنایات تا چند سالی تضمین کرد. سپس هنگامی که در اواخر جنگ ضدخلق ایران عراق، این رژیم با چشم‌انداز اوج‌یابی دوباره جنبش دلاورانه توده‌ها و خطر انقلاب روبرو شد، سران حکومت با دست‌زدن به یک جنایت فجیع، نسلی از بهترین فرزندان انقلابی و مبارز توده‌ها را در جریان فاجعه قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ از دم تیغ گذراندند تا باز هم چند صباحی دیگر بر عمر ننگین

نگاهی به برخی اخبار

کارگران کارخانه "خدمات سوخت اتمی" (در ایالت تنسی آمریکا) پست درهای بسته کارخانه نگه داشته شده‌اند

کارگران کارخانه "خدمات سوخت اتمی" (NFS) در ۱۵ ماه مه در اعتراض به کاهش حقوق و بیمه و همینطور در اعتراض به قوانین و مقررات جدید ضدکارگری مدیریت، دست به اعتصاب زدند. آنها مدت ۵ ماه را در اعتصاب بسر بردند. این اعتصاب طولانی‌مدت از جانب مدیریت کارخانه که سودهای نجومی سال‌ها و ماه‌های گذشته را هنوز هم در جیب دارد، نادیده گرفته شد. اما کارگران اعتصابی که در اثر طولانی‌شدن اعتصاب زیر قرض و بدهکاری‌های زیاد رفته بودند تصمیم به اختتام اعتصاب گرفتند. آنها در روز ۲۰ اکتبر به کارخانه بازگشتند. اما درهای کارخانه به رویشان بسته شده و اجازه ورود به کارخانه را نداشتند. مدیریت کارخانه اعلام کرد که "کارگران نمی‌توانند هر وقت دل‌شان خواست اعتصاب کنند و هر وقت میل‌شان کشید سر کار برگردند. فقط مدیریت کارخانه می‌تواند تصمیم بگیرد که چه کسانی حق بازگشت به سر کارشان را دارند." هنوز هیچ‌کدام از این کارگران اجازه بازگشت به کار را دریافت نکرده است.

شکایت مدیریت کارخانه Norfolk از کارگران و اتحادیه

در روز چهارم اکتبر مدیریت کارخانه راه آهن در "کلمبوس" (اوهایو) به دلیل کمکاری‌های ماه گذشته

کارگران از آنها شکایت کرد. مدیریت کارخانه که اتحادیه را مسئول آگاه‌کردن کارگران در مورد قوانین کارگری (در واقع ضدکارگری) می‌داند، از اتحادیه نیز به دلیل کوتاهی در این امر (آگاه‌کردن کارگران نسبت به عواقب قانونی کمکاری) به دادگاه شکایت کرد. کارگران این کارخانه در ماه سپتامبر در اعتراض به نصب یکسری دستگاه‌ها و سیستم اتوماتیک در خط تولید (و در نتیجه اخراج چندین کارگر) به کمکاری در خط تولید اقدام کردند.

کارگران کارخانه ASF-Keystone با درهای بسته مواجه شدند

هنگامی که در صبح روز دوم اکتبر ۱۳۰ نفر از کارگران کارخانه ASF-Keystone (سازنده قطعات راه آهن) در شهر "هاموند" ایالت ایندیانا به محل کار خود رفتند، با درهای بسته کارخانه مواجه شده و از ورودشان به کارخانه جلوگیری به عمل آمد. مدیریت کارخانه بعد از تمام‌شدن قرارداد کارگران، ۲ قرارداد جدید را به آنها پیشنهاد کرد. اولین قرارداد سه ساله بوده و افزایش ۴۰ سنت در ساعت به حقوق کارگران در سال اول و ۵۰ سنت در سال دوم و سوم را تضمین کرده ولی در مقابل، کارگران جدید و بازنشسته را ملزم می‌کند که درصد بیشتری از حقوق‌شان را به صندوق بیمه‌های درمانی بریزند. قرارداد دوم نیز بیمه درمانی را کاهش داده و حقوق کارگران را در عرض ۳ سال به مقدار ۲۵ سنت در سال اول و ۳۵ و ۴۰ سنت در ساعت در سال دوم و سوم افزایش خواهد داد. کارگران با هر دو این قراردادها مخالفت کردند و این در شرایطی است که مدیریت کارخانه اعلام کرده که کارگران حق پیشنهاد قرارداد جدیدی را ندارند و تا زمانی که یکی از این دو قرارداد را نپذیرند از ورودشان به کارخانه جلوگیری خواهد کرد.

اعتصاب کارگران اتوبوس‌رانی منطقه "دورهام" در شرق تورنتو، کانادا

در روز ۵ اکتبر حدود ۳۰۰ کارگر اتوبوس‌رانی دورهام اعتصاب نامحدودی را آغاز کرده و اعلام کردند که تا وقتی که خواسته‌های ۵۲ ماده‌ای آنها از طرف مدیریت کمپانی پذیرفته نشود به سر کار باز نخواهند گشت. کمپانی اتوبوس‌رانی تورنتو و حومه یکی از پُردرآمدترین شرکت‌های اتوبوس‌رانی در آمریکای شمالی می‌باشد. رؤسا و کارمندان (انگشت‌شمار) عالی‌رتبه این شرکت از درآمدهای سالانه میلیونی برخوردارند و این در شرایطی است که حقوق و مزایایی که این شرکت به کارگران و راننده‌هایش اختصاص داده جزو ناعادلانه‌ترین در نوع خود می‌باشد و خدمات ارائه‌شده از جانب این شرکت هم از کیفیت مناسبی برخوردار نبوده و در موارد بسیاری مورد اعتراض مردم قرار گرفته است.

اقدام به اتحاد بین‌المللی کارگران کارخانه تایپسازی "کانتیننتال"

در روزهای ۱۸ و ۱۹ اکتبر شهر سنت‌لونیوز مکزیک میزبان نمایندگان اتحادیه کارگران کارخانه کانتیننتال (که ۱۸۰۰۰ کارگر در سرتاسر جهان دارد) از ۴ کشور برزیل، آرژانتین، مکزیک و ایالات متحده آمریکا بود. آنها اعلام کردند که با اتحادیه‌های کارگران این کارخانه چندملیتی در سرتاسر جهان ارتباط برقرار کرده و در مورد تعیین یک استراتژی مشترک برای مبارزه با سیاست‌های ضدکارگری سرمایه‌داران و مدیریت کارخانه، به توافق رسیده‌اند.



مصاحبه با آزاده بندری یکی از زندانیان سیاسی بازمانده از دهه ۶۰

قسمت اول

هم مهم است که تا جایی که امکان دارد، رفتارهای آنها را توضیح دهی.

پاسخ: چشمه‌ایم را که بستند، احساس می‌کردم دارند من را می‌برند بسمت یک محوطه باز، فکر می‌کردم الان توی حیاط هستم. من را بردند توی یک اتاق بعد به من گفت یک زاویه حاده بساز تا بفهمم که چقدر هوش داری و بعد از پشت یک نفر زد تو سرم. با این ضربه تعادلم را از دست داده و با سر به زمین افتادم و به دنبال آن همگی‌شان خندیدند. شاید اگر چشمانم باز بود ترس کمتری داشتم، اما به این خاطر که هیچ چیزی نمی‌دیدم و حالت ترس‌ام بیشتر از ندیدن صورت بازوها بود. چون کاملاً گیج شده بودم و نمی‌توانستم خوب فکر کنم. وقتی گفت زاویه حاده بساز اون موقع من قدرت فکر کردن را نداشتم که زاویه حاده چه جوری است. بعد از پشت به پهلویم زدند. می‌دانستم چی دارد می‌گوید ولی اون زمان نمی‌دانستم که باید چطوری برخورد کنم. با هول دادن و کتک زدن با کلمات رکیک به من می‌گفت که چقدر احمق هستم که یک چیز به این سادگی را نمی‌توانم بفهمم. بعد به من گفت بنشین. خوب نمی‌دانستم کجا باید بنشینم. پرسیدم که آیا پشتم صندلی است؟ گفت صندرد. من هم نشستم ولی خوب اصلاً صندلی نبود، به همین خاطر محکم خوردم زمین دیگر، بعد گفت مگر کوری؟ قصدشان فقط آزار و اذیت کردن بود چون وقتی به شدت زمین خوردم صدای خنده‌هایی بود که از هر طرف اتاق به گوشم می‌خورد البته نمی‌دانم چند نفر بودند. چی می‌توانستم بگم! چشم به خاطر داشتن چشم‌بند درد می‌کرد. این را به او گفتم. گفت ناز نازی هم که هستی! بعد ترجیح دادم که دیگر اصلاً حرف نزنم. گفت الان برایت چراغ روشن می‌کنم می‌بینی. من هم می‌بینم تو هم می‌بینی ما با همدیگر خیلی کار داریم. من با سادگی پرسیدم مگر شما من را می‌شناسید که با من کار دارید؟ گفت نه ولی دوستانت بما گفته که تو کی هستی! گفتم خوب پس دیگر احتیاجی نیست که بگویم که کی هستم. احساس می‌کردم که دارد آرام حرف می‌زند ولی می‌دانستم که اونجا شکنجه خواهد شد و کتک خواهد خورد. با اینحال، چیزی که اون می‌گفت من خیلی راحت جوابش را می‌دادم. و بعد به من گفت این زبان‌های دراز را خیلی خوب می‌توانیم اینجا کوتاه کنیم. بعد به من گفت چشم‌بندت را باز کن. من هم باز کردم. او چراغ را جوری

پیام فدائی: با تشکر از اینکه این گفتگو را پذیرفتید. با توجه به این که شما خود زندان‌های جمهوری اسلامی را در اوایل دهه ۶۰ تجربه کرده‌اید لطفاً دیده‌ها و تجربیات خود را از آن سال‌ها با خوانندگان ما در میان بگذارید. قبل از هر چیز خودتان را معرفی کنید.

پاسخ: من آزاده بندری هستم که در تیر ماه سال ۶۰ دستگیر شدم.

سوال: در چه ارتباطی؟

پاسخ: در رابطه با چریک‌های فدائی خلق ایران.

سوال: در چه شهری؟

پاسخ: در بندرعباس. من در جنبش دانش‌آموزی هر مزگان فعالیت می‌کردم.

سوال: لطفاً توضیح دهید که چگونه دستگیر شدید!

پاسخ: در آن زمان دادیار شهر بندرعباس فردی بود به نام شاهوند. برای دستگیری من خود شاهوند همراه با کسی که بعداً بازجوی من شد به نام رضا و چند تا پاسدار که کم سن و سال بودند آمده بودند. آنها خانه ما را گشتند و مرا با خود بردند.

سوال: شما را به کجا بردند؟

پاسخ: به سپاه (ساختمان ساواک قدیم). وقتی دستگیر شدم یک هفته در سپاه بودم.

سوال: در زندان سپاه بندرعباس؟

پاسخ: بله.

سوال: خوب، بعد چه پیش آمد؟

پاسخ: موقعی که من را دستگیر کردند، بردند توی یک اتاق و همان جا نگه داشتند. بعد از چند ساعت یک رفیق دیگر را هم آوردند که با من همان شب دستگیر شده بود، او هم کنار من نشست.

سوال: در آن زمان چند سال داشتی، آن رفیق چند سالت بود؟

پاسخ: اون از من کوچکتر بود. حدوداً ۱۳ - ۱۴ سال سن داشت. من هم ۱۴ - ۱۵ ساله بودم.

سوال: بعد چی شد؟

پاسخ: صدایمان کردند اول آن رفیق را صدا کردند و بردند. وقتی بردند می‌گفتند که خودت را ببوش، ولی این ظاهری بود. او را خیلی اذیت کرده بودند. راستش، ما برای هیچ کس تعریف نکردیم که چه بلایی سر ما آوردند.

سوال: قابل درک است که توضیح برخوردهای کثیف پاسداران چقدر دشوار است. بخصوص که تو یک دختر کم سن و سالی بودی ولی از این لحاظ

گذاشته بود که چهره‌اش را نبینم. بعد یک آلبوم آورد برای من. آلبومی که آورد از بچه‌های قدیمی بود. منظرم از بچه‌های قدیمی زندانیان رژیم سابق است. عکس‌هایی بودند که از مراسم مختلف گرفته بودند، همه، عکس‌های بچه‌های بندر بودند. بعد گفت بگو ببینم این کی است؟ اون کی است؟ گفتم اینها را من هیچ نمی‌شناسم. گفت اینها را تو نمی‌شناسی؟ همانطور که آلبوم را ورق می‌زد عکس‌هایی از مراسم‌های مختلفی که در بندر برگزار شده بود به مناسبت‌های مختلف و همینطور نمایشگاه‌ها و غیره که در آنها عکس خود من هم دیده می‌شد. گفتم من نمی‌دانم ولی اگر کسی به شما گفته خب حتماً گفته، پس چی از من می‌خواهید شما حرف اون را باور کرده‌اید که آمده‌اید دنبال من؟! بعد گفت چشم‌بندت را ببند من با تو دیگر کاری ندارم. ترس وجودم را گرفته بود، نگران بودم که نکند فردی که مرا لو داده این عکس‌ها را هم شناسایی کرده؟ چون در میان این عکس‌ها، عکس‌هایی از کسانی بود که در آن زمان زندگی مخفی داشتند، این فکرها بود که آزارم می‌داد، برام دیگه حرف‌های رکیکی که می‌زدند مهم نبود و بهتر بگم نمی‌شنیدم فقط به این رفقا فکر می‌کردم و از شخصی که مرا لو داده بود بیشتر متنفر می‌شدم (نه بخاطر خودم). برای شکنجه روحی صداهای عجیب و دلخراش از بلندگو برای من پخش می‌کردند. صدای داد و فریاد و این جور صداها.

سوال: آیا شما را شکنجه جسمی هم کردند؟

پاسخ: شلاق یک چیز خیلی معمولی بود یعنی هر کس که می‌آمد بقول خودشان از نظر شرعی شلاق را می‌خورد. این رد خور نداشت. من در یک روز در دو سه نوبت هر دفعه چندین ساعت زیر بازجویی بودم، همانطور آن رفیق، شاید می‌خواستند تناقض حرف‌های ما را پیدا کنند!

سوال: چند تا می‌زدند؟ آیا بیشتر کف پا می‌زدند یا به باسن می‌زدند؟ چه معیاری داشت شلاق زدن آنها؟

پاسخ: نه در بازجویی کف پا می‌زدند. روی تخت می‌خوابیدی و یک چیزی می‌کشیدند رویت بعد می‌زدند. خودشان نامش را گذاشته بودند تعزیر. البته هر کس که دادگاه می‌رفت و حکم می‌گرفت اگر قاضی شرع او را به تعزیر هم محکوم می‌کرد حتماً باز شلاق می‌خورد.

سوال: توی این پروسه هیچ زنی شرکت نداشت؟! مثلاً بیاید دهن تو را بگیرد؟

پاسخ: من اصلاً هیچ زنی را توی سپاه ندیدم. دو نفر مرا بازجویی می‌کردند که خودشان می‌گفتند از زندانیان مذهبی سابق هستند.

سوال: خودشان می‌گفتند زندانی زمان شاه بودند؟

پاسخ: بله. آنها آن زمان خیلی معروف شدند. معروف بودنشان در دستگیری و شکنجه و آزار افراد سیاسی بود. خیلی از زندانیان سال‌های ۶۰ توسط این عده دستگیر، شکنجه و اعدام شدند.

سوال: اسم هایشان چی بود؟

پاسخ: اسم دو نفر از آنها را به یاد دارم. یکی را صدا می‌کردند برادر امین یکی را هم برادر رضا می‌گفتند.

سوال: بعد از تو چی می‌خواستند بجز عکس‌هایی که به تو نشان دادند و گفتند که اینها کی هستند؟

پاسخ: تو را تحت فشار می‌گذاشتند که بگویی چکار کردی. هوادار کدام گروه هستی. من هم می‌گفتم شما که آمدید دنبال من پس می‌دانید من هوادار چه گروهی هستم و چکار کردم. می‌خواستند بدانند با اون هسته‌ای که بودم چه اشخاصی بودند و توی اون هسته ما چه کارهایی می‌کردیم. که البته هسته ما لو نرفت تا آخرهای سال ۶۰ که به دنبال دستگیری یکی از بچه‌ها بالاخره لو رفت. چون اون کسی که مرا لو داده بود هسته ما را نمی‌دانست که کی تویش هست ولی چون من را می‌شناخت و کامل هم می‌شناخت مرا گفته بود اما هیچی درباره این هسته نمی‌دانست.

سوال: پس هسته‌ای که تو تویش بودی با دستگیری تو رو نشد و در اواخر سال ۶۰ لو رفت؟

پاسخ: بله. یکی از رفقا دستگیر می‌شود و زیر شکنجه می‌گوید که من توی فلان هسته بودم. با فلانی که الان توی زندان است و دو نفر دیگر. که خوب من بودم و دو تای دیگر که یکی‌شان خواهر شهید بود و اون ۲ تا را هم آخرهای سال ۶۰ گرفتند.

سوال: بعد دوباره تو را خواستند؟

پاسخ: نه. دیگر من را نخواستند. خودش گفته بود که ماها حد کارمان چی بوده است. مسئول هسته ما هم رفیقی بود که توی خانه تیمی گرفته بودندش و آوردنش بندر و اعدامش کردند.

سوال: آیا در زمان بازجویی دستبند قبانی می‌زدند یا اویزان می‌کردند؟

پاسخ: در سال ۶۰ دستبندم را آنقدر شدید بستند که دستهایم زخم شده بود و ورم کرده بود و خون‌مردگی پیدا کرده بود. یک مدت اینطوری بود. مرا اویزان نکردند. اما کتک‌های دیگر بود. مثلاً مشت و لگد و چکزدن چیزهای عادی بود. خیلی از این روش پرت‌کردن یا هل‌دادن استفاده می‌کردند. شکنجه یک چیزی است که نمی‌شود راحت راجع بهش صحبت کرد. خیلی چیزها همیشه شخصی می‌ماند حتی وقتی با رفقای خودم توی زندان صحبت می‌کردیم و می‌گفتم که مثلاً این کار را هم کرده‌اند ولی هیچ‌کدام نمی‌توانستیم همه کارهایی که کرده‌اند را بگوئیم. ولی یکی از اقوام تعریف می‌کرد که مثلاً در زندان دوره شاه چطور می‌شکنجه می‌کردند و خوب هرکس را به روشی شکنجه می‌کردند. به من کابل زدند کف پاهایم را، همه خورده بودند و کسی نبود که کابل را نخورده باشد. فحش راحت می‌دادند. با اینکه ادعای مذهبی بودن می‌کردند ولی فحش‌های رکیک به ما می‌دادند.

سوال: بعد از پایان بازجویی می‌فرستادند توی زندان؟

پاسخ: بله، بعد از بازجویی می‌بردند توی زندان.

سوال: دادگاه چطور بود آیا چشم‌ها باز بود یا بسته؟ و آیا رئیس دادگاه آخوند بود یا شخصی؟

پاسخ: یک اتاق کوچک مثل اتاق بازجویی بود. یک شخصی آنجا می‌نشست و می‌گفتند این یک

بازپرسی است. او همان کسی بود که از تو بازجویی کرده بود و یک حاکم شرع و یک پاسدار هم اونجا بود. من را چشم باز بردند به اینجا.

سوال: آیا در آن به اصطلاح دادگاه، از تو سؤال هم می‌کردند؟

پاسخ: نه خودشان پرونده را ورق می‌زدند. می‌گفتند این کارها را کردی یا نکردی. یعنی همه چیز قبلاً تعیین و تأیید شده بود. این طوری بود که قیافه فلانی را نگاه کن و بگو ده سال یا اون یکی را بگو پنج سال. یک احساسی بهت دست می‌داد که اینها همه از قبل تنظیم شده است. نه سؤال می‌کردند نه چیزی. به من گفتند که تو متعلق به این گروه هستی و محارب و مفسد فی الارض و طبق این قانون حکم شما ۲ سال است. بعد از دو سال صلاحیت اینکه به جامعه برگردی را پیدا خواهی کرد.

سوال: که آنهم مشروط است. یعنی بعد از ۲ سال آنها تشخیص می‌دهند که تو صلاحیت پیدا کرده‌ای یا نه؟

پاسخ: بله. هیچ حمایتی شما ندارید، نه وکیلی نه چیزی. حتی وقتی حکم می‌گرفتی شلاق هم باهاتش بود. مثلاً حکم می‌دادند ۳ سال و ۴۸ ضربه شلاق. به حساب خودشان سعی می‌کردند معیارهای اسلامی را رعایت کنند. خودشان می‌گفتند برای هر بار تعزیر ۴۸ ضربه شلاق خوب است. این حالت زدن در موقعی بود که قاضی به اضافه مدت حکم برای زندانی تعزیر هم می‌خواست. که از پشت گردن تا پا ضربه می‌زدند. استاندارانشان بود. ولی آنها به این شکنجه نمی‌گفتند. "حدی" بود که حتماً باید اجرا بشود. ۴۸ تا می‌زدند. برای نمونه یک زندانی بود به نام مرضیه که محکوم به شش ماه حبس و ۴۸ ضربه شلاق شده بود.

سوال: آیا حاکم شرع آخوند بود؟

پاسخ: بله در آن سال‌ها حاکم شرع آخوندی به نام حاج آقا قمبری بود.

سوال: در زندان سپاه بندرعباس ترکیب زندان چگونه بود آیا اغلب زندانیان با شما هم گروه بودند؟

پاسخ: همانطور که گفتم شبی که من دستگیر شدم یکی دیگر از رفقای هوادار هم که از طریق دیگری لو رفته بود دستگیر شده بود. ما دو تا با هم بودیم. البته اون از من کوچکتر بود گو اینکه خود من هم سن بالائی نداشتم ولی او از من هم کوچکتر بود. ما با همدیگر توی سپاه بودیم و بعد از بازجویی‌های اولیه که با شکنجه و اذیت و آزار همراه بود، ما را منتقل کردند به بازداشتگاه. اونجا می‌گفتند بازداشتگاه موقت سپاه ولی در واقع زندان قدیم شهربانی بود.

سوال: چند روز توی سیستم بازجویی بودی؟

پاسخ: بازجویی بیشتر در دو روز اول بود. دو روز بازجویی کلی داشتیم ولی ما را آنجا نگه داشتند.

سوال: چند وقت؟

پاسخ: یک هفته. بعد ما را منتقل کردند به بازداشتگاه موقت خودشان که همان زندان قدیم شهربانی بود.

سوال: زندان قدیم شهربانی کنترل‌اش دست کی بود؟

پاسخ: زندان شهربانی کنترل‌اش دست سپاه بود (تمام پرسنل آن از سپاه پاسداران بودند. اما زندان بزرگ شهر که همان زندان شهرک است دست شهربانی بود).

سوال: در این بازداشتگاه چند وقت بودید؟

پاسخ: اینجا من چند ماهی بودم تا دادگاهی شدم.

سوال: حدوداً بعد از گذشت چند ماه از دستگیری‌ات دادگاهی شدی؟

پاسخ: یک ماه و نیم طول کشید تا من حکم گرفتم.

سوال: چقدر محکوم شدی؟

پاسخ: من دو سال محکوم شدم.

سوال: چقدر کلاً در زندان ماندی؟

پاسخ: دو سال و شش ماه.

سوال: بعد از اینکه دادگاه رفتی جای زندانات عوض شد یا نه؟

پاسخ: چند روزی بعد از دادگاه ما را منتقل کردند به زندان اصلی شهر (بعد از ترور شاهوند این زندان به نام آن جلا دادگاه شهید شاهوند نام گرفت).

سوال: زندان اصلی شهر کنترل‌اش دست شهربانی بود؟

پاسخ: البته برای نگهداری از شهربانی استفاده می‌کردند ولی در کل دخالت سپاه مشهود بود اما قسمت اعظم‌اش دست نیروهای شهربانی بود.

سوال: بعد از بازجویی که به بازداشتگاه موقت سپاه اومدی، اونجا شرایط زندان چطوری بود؟ آیا ملاقات داشتید؟

پاسخ: ملاقات داشتیم ولی شرایط توی زندان خیلی وحشتناک بود. البته ماها را برای مدتی با زندانیان عادی قاطی کردند که خیلی شرایط بدی بود. بند آنها نمناک بود و مریضی زیاد بود. آن زمان حتی زندانیان پسر را نیز با زندانیان عادی قاطی کرده بودند. در شرایطی ما را با زندانیان عادی قاطی کرده بودند که همه ما خیلی کم سن و سال بودیم، مثلاً شب‌ها اصلاً راحت نبودیم همیشه فکر می‌کردیم که اتفاقی خواهد افتاد. بیشتر به قول معروف آماده‌باش می‌خوابیدیم. ولی خب بعد از یک مدت توانستیم رویشان تأثیر بگذاریم. برخورداری که ما با آنها داشتیم با چیزهایی که به آنها گفته بودند که مثلاً اینها ضد خدا و محارب هستند و خرابکار هستند فرق داشت. البته آنها هم تا حدی از ما می‌ترسیدند ولی کلاً روابط ما با زندانیان عادی روال درستی داشت. نگهداریان زندان شب‌ها زنان جوان را از میان زندانیان عادی، یک نفری یا دو نفری صدايشان می‌کردند و با خود می‌بردند. در ابتدا ما فکر می‌کردیم که آنها را برای تقویت بدنی می‌برند اما اینطور نبود چون اگر کسی را در آن زمان دستگیر می‌کردند باید مثل ما مراحل را طی می‌کرد تا به اینجا می‌آمد. اما خیلی زود متوجه شدیم که این زنان را برای تفریح‌های شبانه خودشان می‌برند. این مسئله نیز ما را از نظر روحی و روانی بسیار آزار می‌داد.

سوال: آیا شما خواستار جدایی از زندانیان عادی بودید؟

پاسخ: بعد از مدتی که حکمان را گرفتیم ما را منتقل کردند به زندان شهر و بعد از یک ماهی

پاسخ: توی زندان موقت برای گشت به قول خودشان از "خواهرها" یعنی کسانی که بخاطر دزدی و فحشا و مرتکب شدن به کارهای غیر اخلاقی دستگیر شده بودند، استفاده می‌کردند. اما نگهبان‌ها همه مرد و از پاسداران بودند. زندانبانان در زندان اصلی شهر که برای مدتی دست شهربانی بود نیز همه مرد بودند ولی توی سپاه که ما را چندین بار برای بازجویی مجدد بردند از همان "خواهرها" استفاده می‌کردند. برای اینکه ما را ببرند مثلاً دستشویی و این جور کارها.

سوال: در سال ۶۰ که موج اعدام‌ها بود و در تهران هر روز اعدام می‌کردند و آنرا علناً اعلام هم می‌کردند آیا در بندرعباس هم اعدام بود؟

پاسخ: در بندرعباس تعداد زیادی را اعدام کردند که بیشتر از بچه‌های ما بودند. البته از بچه‌های اقلیت و مذهبی هم بودند ولی تعداد زیادی از اعدامیان را بچه‌های ما تشکیل می‌دادند. شاهوند که سمت‌اش دادیاری بود اما قدرت عمل‌اش بیشتر از اینها بود دست در دست پورمحمدی جنایاتی در بندرعباس کردند که هرگز نه از یاد مردم خواهد رفت و نه مردم عاملین آن جنایت‌ها را خواهند بخشید. پورمحمدی در آن زمان در بندرعباس دادستان بود. ماشین کشتار ایشان که جوانان و سیاسیون بندرعباس و دیگر شهرهای استان هرمزگان را به کام مرگ فرستاد آنچنان دهشتناک بود که خاطرات تلخ آن پس از سال‌ها هنوز از یاد مردم و جان‌بدرندگان نرفته است. پورمحمدی حتی دستور داد تا قبرهای اعدام‌شدگان را نیز با بولدوزر صاف کنند. او همان کسی است که امروز "وزیر کشور" شده است.

سوال: شاهوند که یکی از کسانی بود که آن حکم‌های اعدام را داده بود خودش بوسیله نیروهای انقلابی کشته شد. اینطور نیست؟

پاسخ: بله. درست است.

سوال: در بندرعباس نمی‌گفتند که شاهوند را چه نیروی زده است؟

پاسخ: می‌گفتند که کار چریکها است.

سوال: شاهوند شخصی بود یا ارتشی؟

پاسخ: شاهوند شخصی بود. اهل قم بود. بیشتر بچه‌های چریکها در زمان شاهوند و بوسیله او اعدام شدند. بعد از ترورش یک دادیار از شمال آوردند که الان اسم‌اش بخاطرم نیست. با آمدن این فرد فشار به زندانبانان هم شدت یافت و بیشتر زندانبانان را مجبور کردند که خط‌بی‌طرفی اتخاذ کنند.

سوال: همان کسی که یکبار نیروهای انقلابی تلاش کردند که مجازات‌اش کنند؟

پاسخ: بله او را یکبار زدند. ولی چیزی بهش نشد فقط یک مقدار از پوست گردن‌اش در اثر گلوله زخمی شده بود.

سوال: او تا کی بود؟

پاسخ: او بود تا اینکه یک نفر به اسم شمس به قول خودشان برای ارشاد زندانبانان آمد بندر. شمس یک نفر را هم با خودش آورده بود که دادیار شد. ارشاد زندان دست‌اش بود و کارهای فرهنگی می‌کرد. البته زیر نظر شمس. شمس همه‌کاره بود و تصمیم‌ها را او می‌گرفت.

پاسخ: ما سعی می‌کردیم که زیاد باهاشون برخوردی نداشته باشیم و کاری با آنها نداشته باشیم. بهشان اطمینانی نداشتیم که باهاشان صحبت نکنیم چون مشخص بود که اینها خیرچین هستند. آنها خودشان با مأموران برای دستگیری افراد تا در خانه می‌رفتند.

سوال: فضای زندان در آن زمان چطور بود؟ به شما فشار می‌آوردند که نماز بخوانید؟

پاسخ: نه، اون اوائلی که ما دستگیر شدیم اصلاً اینطوری نبود که مجبور به نماز خواندن باشیم. مراحل اولیه که بازجویی بود و شکنجه بود مسیر خودش را طی می‌کرد. اما چون ما سن کمی داشتیم و نسبت به مواضع ایدئولوژیک سازمان خودمان آگاهی آنچنانی نداشتیم سعی می‌کردند عقاید خودشان را در ما نفوذ بدهند. ما را از این نظر تحت فشار می‌گذاشتند. سعی می‌کردند که به ما بقبولانند که سازمان‌هایمان از بچه‌ها سوءاستفاده می‌کردند و ما را فریب داده‌اند. ولی از نماز و این چیزا خبری نبود. اصلاً آن موقع نماز نمی‌خواندیم.

سوال: وقتی بعد از چند ماه رفتید زندان شهربانی شرایط آنجا چطور بود؟

پاسخ: زندان شهربانی تا اواخر سال ۶۰ بد نبود. ما برنامه‌های خاص خودمان را داشتیم. مثلاً مطالعه داشتیم، صحبت می‌کردیم، زندگی جمعی داشتیم با اینکه اون ۲ تا بودند ولی کارهای خودمان را انجام می‌دادیم.

سوال: آیا سرود دسته‌جمعی می‌خواندید؟

پاسخ: بله سرود دسته‌جمعی می‌خواندیم. حالا دیگر بچه‌های مجاهدین هم بودند. ما با اونها نیز صحبت می‌کردیم و جمع می‌شدیم. اصلاً مشکلی بین‌مان نبود و همه به عنوان زندانی سیاسی زندگی می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم مسئله اختلافات سازمانی مشکل بوجود بیورد و خیلی راحت با همدیگر زندگی می‌کردیم.

سوال: کلاً زمانی که بندی به نام زندانبان سیاسی زن در بندرعباس بوجود آمد شما چند نفر بودید؟

پاسخ: زندان بندر اونموقع چیزی به نام زندان زنان سیاسی نداشت، خوابگاهی بود مال سربازها که اون را خالی کرده بودند و تبدیل کرده بودند به بند زنان که تعداد ما حدوداً ۱۳ یا ۱۴ نفر از بچه‌های چپ بودند حدود ۱۳ یا ۱۴ نفر از بچه‌های مذهبی و مجاهدین بودند. تا اواخر ۶۰ همین تعداد بودیم. البته در همین سال ۳ دختر و اگر اشتباه نکنم ۶ پسر را از زندان مسجدسلیمان را به بندرعباس تبعید کرده بودند. تا اینکه سازمان پیکار لو رفت و تعداد زیادی از اونها دستگیر شدند. کم کم تعداد زندانبانان نیز زیادتر شد. همان زمان چند تا از خانه‌های تیمی مجاهدین در بندرعباس لو رفت و تعدادی زن مجاهد که دستگیر شدند به جمع ما اضافه شدند و خودبه‌خود تعداد ما زیاد شد.

سوال: یعنی می‌شود گفت که زنان سیاسی حدوداً ۴۰ تا ۵۰ نفر بودند؟

پاسخ: آره.

سوال: مسئولین زندان شما زن بودند یا مرد؟ آنهايي که می‌آمدند توی زندان؟

زندانبان عادی را منتقل کردند به همان زندان بزرگ. خوب البته ما می‌گفتیم که باید ما را جدا کنید چون ما زندانی سیاسی هستیم و با اینها فرق داریم. ولی زندانبانان می‌گفتند نه به نظر ما آنها خیلی پاکتر از شماها هستند چون شما محارب هستید. و به این شکل‌ها اذیت می‌کردند. ولی برخوردهایی که بچه‌ها با زندانبان عادی داشتند و کمکی که به این زندانبان می‌کردند روی آنها تأثیر می‌گذاشت. آنها ما را دوست داشتند. مثلاً مسئولین زندان ما را دکتر نمی‌بردند و وقتی مریض می‌شدیم خیلی سخت بود و این مسئله باعث ناراحتی زندانبان عادی می‌شد و داد می‌زدند که اینها مریض هستند باید ببریدشان دکتر، داد و بیداد می‌کردند تا بالاخره نگهبان می‌آمد و می‌گفت خیلی خوب ما اینها را می‌بریم دکتر شما دیگر سر و صدا نکنید. به هر حال آنها نیز به هر دلیلی دستگیر شده بودند انسان بودند. ما تا جایی که می‌توانستیم برخوردهای انسانی با آنها داشتیم. برخوردهای خوب بچه‌های سیاسی با آنها باعث نگرانی و ترس زندانبانان شد. به همین خاطر هم بعد از یک مدت آنها را از ما جدا کردند.

سوال: چون شما روی آنها داشتید تأثیر می‌گذاشتید؟

پاسخ: آره، البته اوائل اونها فکر می‌کردند که زندانبان عادی روی ما تأثیر می‌گذارند چون سن ما کم بود. ولی در واقع این ما بودیم که روی آنها تأثیر می‌گذاشتیم. بنابراین، آنها را از ما جدا کردند.

سوال: آیا شما اولین اکیب زندانبان زن سیاسی بودید در شهر بندرعباس؟

پاسخ: نه، قبل از ما یکسری بچه‌ها بودند که در سی خرداد دستگیر شده بودند. البته یک عده آزاد شده بودند و پنج یا شش نفری از اونها مانده بودند. اونها را در زندان اصلی شهر نگه می‌داشتند، همان زندان شهرک. دو تا از بچه‌های چریکها قبل از ماها و قبل از این اتفاقات زندان بودند، یعنی حتی قبل از این که در سال ۶۰ بچه‌های چریکها دستگیر شوند، آنها در زندان بودند که بعد اونها را هم به همان زندان موقت منتقل کردند. یعنی ماها را همگی یک جا نگاه داشتند. تعدادمان تقریباً ۷ یا ۸ نفر می‌شد که همه از یک سازمان بودیم که البته دو تا از این ۸ نفر بقیه را لو داده بودند و ۶ تای دیگر بیشتر با هم بودند. ما ۶ تا در مورد مسائل‌مان با هم مشورت می‌کردیم و جمعی تصمیم می‌گرفتیم. شاهوند تمامی رفقای وابسته به چریکهای فدائی خلق را در یک جا جمع کرد. ۲ نفر از بچه‌ها که در زندان اصلی بودند را نیز به زندان موقت انتقال دادند. یعنی ما که ۶ نفر بودیم با آمدن آن ۲ رفیق ۸ نفر شدیم (اینها مربوط به اوایل دستگیری و در زندان موقت می‌شود). در آن سال (۶۰) به علت فعالیت‌های زیادی که بچه‌های چریکها در استان هرمزگان داشتند شاهوند تمامی توان خود را برای از بین بردن شاخه هرمزگان چریکها بکار گرفت. او مأمور شده بود که به هر قیمتی که شده چریکهای فدایی را در بندر از بین بیره. در همان سال زندگی مخفی رفقا بیشتر شد.

سوال: یعنی آن دو نفر حالت منزوی‌تری داشتند در زندان؟

اعتراض مخالفین جمهوری

اسلامی به حضور خاتمی در لندن!

زحمتکش - اول نوامبر ۲۰۰۶



فریبکاری را آورده بودند که "سخنرانی" کند! اما برآستی او از چه چیز میخواست سخن براند؟ و برای چه کسانی سخن براند؟ از اینکه "اسلام" حافظ منافع امپریالیستها زنان را سنگسار میکند؟ از نوکر جنایتکاری دعوت کرده بودند که از دروازه تمدن "امپریالیستی" که برای حفظ منافعش زبان میبرد و شکنجه و سنگسار میکنند و مدار میاویزند

سخن براند؟ سخن از "تمدن امپریالیستی" که کارگران و زحمتکشان را که برای حقوق حقه خود مبارزه میکنند به بند میکشد و شکنجه میکند؟ که زنان را سنگسار میکند؟ که دانشجوی مبارز را به بند میکشد؟ خاتمی یکی دیگر از پاسبانهای حافظ منافع سرمایه‌داری را آورده بودند که برای همان هورا کشان "حقوق بشری"ها سخن براند! برای همان حقوق بشری‌هایی که چشمان بی‌شرم خود را به روی نسل‌کشی این رژیم منفور بسته‌اند! جنایتکاری را آورده بودند که به او "جایزه" دهند؟ چه جایزه‌ای؟ مگر کسی نمیداند که این جوایز "قلابی" که بوی خون کشتار یک نسل از بهترین فرزندان خلق ما از آن به مشام میرسد جایزه "آبادگران" خاوران‌ها است. مگر کسی نمیداند که این مراکز مطالعات استراتژیک در خدمت کیست، و جوایزش به نوکرانی چون "خاتمی" جنایتکار معنایش چیست؟ اینها از جمله همان مراکز هستند که یک روز به یک رفرمیست جایزه "صلح نوبل" میدهند و روز بعد به همپالگی‌شان در لباس "چپ" جوایز نقدی و غیرنقدی "سکولاریسم" میدهند؟ و امروز هم به "گفتگو گر تمدن‌ها" که در دوران ریاست‌جمهوری ننگین خود جز سرکوب مبارزات دانشجویان و کارگران جهت تسهیل چپاول و غارت مردم و حراست از منافع امپریالیستها کاری نکرد؟ آیا انتظار داشتیم که مراکز "چتم هوس" که منافع دولت‌هایشان که تا دیروز به تاج و تخت شاهی بسته بود و امروز به عبا و عمامه آخوندها از جمله خاتمی جنایتکار گره خورده به فکر مردم ما باشند؟ آیا انتظار داشتیم که این مراکز و دولت‌هایشان کارگران و زحمتکشان و زنان و کودکان گرسنه ما را از فلاکت و استعمار نجات دهند؟ آیا انتظار داشتیم که ارمغان امپریالیستها از طریق نوکرانشان به غیر از بیش از صدها هزار جوان بین ۱۴ تا ۱۷ ساله معتاد باشد؟ آیا انتظار داشتیم که هدیه امپریالیستها برای مردم ما به غیر از فقر و فلاکتی که منجر به بیش از نیم میلیون دختر تن فروش گشته است باشد؟ یا اینکه توهم داشتیم که امپریالیستها با "اعطای دکترای افتخاری" به خاتمی که در اصل تجلیل از سیاستهای سرکوبگرانه او میباشد و از طریق میدان دادن به او در مراکز مانند "چتم هوس" مهر حمایت خود را به این رژیم جنایتکار و رنگین "عبا" نزنند و از نوکرانی که شرایط غارت مردم و سرکوب انقلاب را مهیا میکنند سپاس‌گذاری نکنند؟

"چتم هوس" شرمت باد! شرمت باد که فریاد خشم صدها نفر متعرض به دعوت خاتمی جنایتکار را نمیشنیدی! شرمت باد که هر لحظه از وحشت خشم معترضین به دعوت جانان رژیم اسلامی ایران بر تعداد پاسبانهای مراقب تظاهرکنندگان می‌افزودی!

امروز چهارشنبه اول نوامبر ۲۰۰۶ در مقابل مرکز مطالعات استراتژیک "چتم هوس" در لندن انگلستان، فعالین و گروههای مختلف سیاسی و از جمله فعالین چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان دمکراتیک و ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان با انتشار فراخوانهای متعدد آمده بودند که فریاد اعتراض خود را به دعوت خاتمی جنایتکار و از این طریق به رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و حامیانش نشان دهند. خاتمی جنایتکاری که در دوره ریاست جمهوری ننگینش ۲۲ زن سنگسار شدند، قتل‌های زنجیره‌ای نویسنده‌گان و روشنفکران به وقوع پیوست و اعتراضات وسیع دانشجویان مبارز سرکوب شد و دانشجویان مبارز به بند کشیده شدند! خاتمی جنایتکاری که در دوران او صدها هزار کارگر زحمتکش در راستای منافع سرمایه‌داران زالوصفت بیکار شده و بهمراه زنان و کودکانشان به خاک سیاه نشاندند. گروههای سیاسی اعتراض‌کننده به سفر خاتمی را میشد از شعارهایشان تشخیص داد. در این میان شباهتهای شعاری دو گروه قابل توجه بود که فریاد میزدند: خاتمی بیرون! خاتمی باید دستگیر شود! و از دیگران نیز میخواستند که این شعار را متحدانه فریاد بزنند! در آن شلوغی صداها، رفیقی به پکی از فعالان این گروه که خواهان سر دادن شعار "متحدانه" بود گفت: خب خاتمی بیرون، بعد چی؟ و نامبرده سکوت کرد و در ادامه گفت: خب شعار خاتمی باید دستگیر شود را همه با هم بگوییم.

رفیق مزبور گفت: خب، توسط چه کسی دستگیر شود؟ توسط پاسبانهای سرمایه‌داری؟ بعد از اینکه پاسبانهای سرمایه‌داری دستگیرش کردند چه میشود؟ و بعد پیشنهاد داد که به جای چنین شعارهایی بیایند شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" را بدهیم. اما کسی که با شعار اتحاد در شعار آمده بود وقتی که این نظرات را شنید رفت که با دوستانش که شعارهای "خاتمی بیرون، خاتمی دستگیر شود" را میگفتند مشورت کند و تا این لحظه که گزارش نوشته میشود برنگشته است!

همینطور که در داخل جمعیت می‌گشتم خاتمی نظرم را جلب کرد که دست‌هایش را روی گوشش گذاشته بود و در این هنگام که من به او نزدیک شدم شنیدم به رفیقی که با بلندگو شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را فریاد می‌زد می‌گفت صدا خیلی بلند است! رفیق بلندگو بدست هم به ایشان گفت: خانم مهمانی که نیامدیم، آمدیم تظاهرات! جالب بود که او به حزبی در لباس "چپ" تعلق داشت و وقتی که کمی دقت کردم دیدم که ایشان که گوشش از فریاد شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و زنده باد انقلاب ظاهراً آزار دیده به جای تکرار این شعارهای انقلابی وقتی که سلطنت‌طلبها شعار میدادند: "خاتمی بیرون، خاتمی باید دستگیر شود!" شعار آنها را تکرار میکرد و در مقابل شعارهای ما: "مرگ بر خاتمی، مرگ بر خامنه‌ای و مرگ بر جمهوری اسلامی"، "جمهوری اسلامی را حمایت نکنید"، "زنده باد انقلاب"، سکوت میکرد!

با رسیدن مهمانان "چتم هوس" به جلوی درب وردی، بخشی از جمعیت فریاد زد: "خاتمی یک جنایتکار است، مرگ بر خاتمی، چتم هوس ننگت باد!"

دیوار گوستی پاسبانهای حافظ منافع سرمایه‌داری از فریاد شعار ما "تنها یک راه حل! انقلاب انقلاب انقلاب" و "زنده باد سوسیالیسم"، "پیروز باد مبارزه کارگران و دانشجویان"، "پیروز باد مبارزه توده‌ها" به ما نزدیکتر میشد! در این هنگام زنی به پاسبانها گفت: همکارانتان در ایران وظیفه شما را در سرکوب و کشتار مبارزین راه انقلاب بعهدہ داشتند و حضور ما نیز در اینجا حاکی از آن سرکوب است، از جلوی چشم ما گورتان را کم کنید! که شما درست شایسته آنید که هم میزبان و هم حافظ جان یک جنایتکار باشید! رهگذران می‌ایستادند و به شعارها گوش میکردند وقتی که با خشم فریاد می‌زدیم "زندانی سیاسی آزاد باید گردد، دانشجوی مبارز آزاد باید گردد، کارگر زندانی آزاد باید گردد، جمهوری اسلامی نابود باید گردد!"

ساعت ۷ بعد از ظهر در حالیکه هوا تاریک شده در حالیکه خاتمی را از ترس جمعیت معترض از درب پشت ساختمان "چتم هوس" با اسکورت پاسبانها بیرون می‌بردند، با شعار: "تنها یک راه حل، انقلاب، زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم"، تظاهرات کم کم به پایان رسید.

به امید روزی که به قدرت توده‌های زحمتکش بساط این جانان مزدور و نظام استثمارگرانه آنها و تمامی حامیان جهانوارشان را از ایران برافکنیم! و این جانان را به سزای اعمال جنایتکارانه‌شان که در حق مردم ایران روا داشته‌اند برسانیم! ■



فحشا. بهره‌کشی جنسی از زنان و فروش قانونی سکس در جمهوری اسلامی

مهرنوش

۲۲ اکتبر ۲۰۰۶

رامحل را تبلیغ و به شکل‌های مختلف راه اجرای آن را تسهیل نموده‌اند باز شاهد گسترش روز به روز تعداد زنان خیابانی هستیم.

عمل صیغه چه در گذشته و چه امروزه در میان مردم عمل غیراخلاقی، غیرانسانی و منقوری شناخته شده است. بعد از روی کار آمدن رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و رواج گسترده‌تر تفکرات ارتجاعی و مذهبی صیغه نیز وسیعاً تبلیغ شد و به دلایل شرعی قانونی هم تلقی شد. در قوانین ایران ازدواج موقت یا صیغه در ماده‌ی ۱۰۷۶ و ۱۰۷۵ قانون مدنی و ماده‌ی ۱۰۹۵ قانون مدنی درج شده است.

برای آشنائی بیشتر و بهتر با رامحل جمهوری اسلامی برای مقابله با خودفروشی زنان ضروری میبینم که قسمتی از کتابی به نام "قوه باه" را که بطور مفصل به آثار معنوی!!! و اجتماعی!!! ازدواج موقت (صیغه) اشاره کرده است را در این جا نقل کنم تا خواننده ضمن آشنائی با مبانی شرعی این امر همچنین با تصویر غیرانسانی‌ای که در تفکر این جماعت از زن داده میشود نیز آشنا شوند. در این کتاب آمده است که: ازدواج موقت فواید بسیاری دارد. از جمله آثار معنوی آن این است که ایمان را کامل میکند. منته از جهات گوناگون میتواند بهترین راهکار و مناسبترین عمل در موارد ذیل باشد:

- هنگامی که زن در ایام عادت ماهانه و حاملگی و مرضی است و مرد نمیتواند با او هم بستر شود.

- اگر کسی همسرش بددهان و بی‌ادب و آزاردهنده باشد و مرد توانایی استخلاص از آزار و اذیت او را ندارد و ضمناً به علت مسائل متعدد نمیتواند او را طلاق دهد.

- کسانی که با همسران خود اختلاف پیدا کرده و گرفتار دادگاه خانواده شده‌اند و تا مدتی از همسرشان جدا هستند.

- جوانانی که نیروی شهوت و غریزه جنسی بر آنان غلبه میکند و بیم آن دارند که به گناه و زنا آلوده شوند.

- برای افرادی که همسرشان را از دست داده‌اند و بچه‌هایشان مخالف ازدواج دوم هستند.

- مردانی که دارای مشاغل ممانند رانندگی هستند، یا افرادی که دائم در ماموریت‌های اداری و بازاریابی و... در شهرهای دیگر بسر میبرند و از شهر و خانواده خود دور هستند.

- برای مردان سالخورده و زنان میان‌سال و پیر که همسران خود را از دست داده‌اند، مناسب است و باعث آرامش روحی آنان میشود.

- زنانی که بیوه هستند و به دلایلی امکان ازدواج دائم ندارند و در تامین مخارج زندگی در عسرت و سختی بسر میبرند.

- چنانچه فرهنگ متعه در جامعه رواج پیدا کند، بسیاری از مشکلات و معضلات اجتماعی قابل حل خواهد بود و از فساد و اعمال منافی عفت جلوگیری میشود.

- مردی که از استطاعت مالی برخوردار است و در همسایگی او زنی فقیر و خانواده‌ای بی‌سرپرست زندگی میکنند، با انجام ازدواج موقت، گذشته از سرپرستی و تامین مخارج آن خانواده، احتیاجات جنسی زن را نیز بر طرف میکند.

- مردان با ایمانی هستند نمازگزار و مسجدی و هیئتی و اهل زیارت که از توانایی مالی خوبی برخوردارند. این اشخاص خیر و نیکوکار میتوانند با انجام ازدواج موقت و به‌عهدگرفتن مخارج زندگی زنان بی‌سرپرست، از فقر و فساد در جامعه جلوگیری کنند.

- ازدواج موقت از نیازهای عاطفی مرد است. مردی که به ازدواج موقت روی می‌آورد، کسی است که زن دوست میبازد و روح این مرد از مهر و محبت و عاطفه سیر نمیشود، ... بنابراین مردی که اهل ازدواج موقت است، چون زنان دیگر را دیده و آنان را از جهات مختلف روحی و جسمی تجربه کرده و زن خویش را از دیگران شایسته‌تر یافته است، آنگاه همسر قانونی خودش را از همه زنان بیشتر دوست میدارد.

- از خواص دیگر متعه این است که وقتی مرد می‌تواند با دختر و زن بیوه ازدواج کند، دیگر با زنان شوهر دار زنا نمی‌کند و این عمل از بروز فساد و ارتکاب زنا محصنه جلوگیری خواهد کرد.

البته ازدواج موقت دارای احکامی است که بطور مختصر به آنها نیز لازم است اشاره شود:

- ازدواج موقت باید نزد محضردار یا عاقد خوانده شود.

- در متعه محدودیت تعداد نیست. در متعه میتوانی با هزار نفر ازدواج کنی که آنان همانند مستاجر میباشند. (یعنی در حقیقت آنها را اجاره میکنی.)

- در آن درهم و دینار جایز است. ماهی چهل یا پنجاه هزار تومان خرجی به زن میدهند و یا برای چند روز فلان قدر پرداخت میکنند.

- دو شرط اصلی متعه یکی وقت و زمان مشخص و دیگری مهریه معلوم میباشد.

ابراهیم آوازه نویسنده کتاب مزبور در مورد حکم ازدواج‌های موقت و مکرر میگوید: اگر مردی ازدواج موقت میکند و مدت آن میگذرد، سپس مرد دیگری با همان زن ازدواج موقت میکند و پس از آن دیگری با آن زن ازدواج موقت میکند، اگر مرد اولی دوباره با آن زن ازدواج موقت کند حلال است. چون این زن آزاده نیست، بلکه مستاجر و به منزله کنیز میباشد.

- بچه در متعه برای زن است و مرد در قبال آن هیچ‌گونه مسئولیتی ندارد.

- متعه هر مدتی میتواند باشد. یک ساعت، دو ساعت، یک روز، دو روز.

امروز فحشا یکی از نابسامانیهای بزرگ اجتماعی در ایران میباشد که به شکل‌های مختلف چه علنی و چه مخفی در سراسر کشور رایج گشته است. اگر فحشا را فروش بدن زن در ازاء مبلغ معینی- جهت کسب لقمه نانی- بدانیم آنگاه وجود چند صد هزار دختر خیابانی بخصوص در تهران جلوه آشکاری از این واقعیت میباشد. بخش به‌اصطلاح مخفی آن را هر شب در گوشه و کنار خیابانها علنا میتوان دید اما بخش علنی آن تحت عنوان متعه (ازدواج موقت) صورت میگیرد. که از طرف رژیم حاکم هم تبلیغ میشود. بر کسی پوشیده نیست که علت اصلی رواج فحشا، فقر و فلاکت است که عامل اصلی آن در ایران جمهوری اسلامی به مثابه رژیم حافظ نظام سرمایه‌داری ایران است. واقعیت این است که شرایطی که نظام اقتصادی و جمهوری اسلامی بر کشور حاکم کرده برای بخشی از زنان بخصوص زنان تنها (مطلقه) که مجبور به تامین معاش خود و فرزندان‌شان میباشند امکان تامین زندگی را آنچنان سخت نموده است که تن‌فروشی را به مثابه یک رامحل در مقابل آنها میگذارد. وخیمتر شدن شرایط اقتصادی و اجتماعی، فقر روزافزون و تشدید شکاف طبقاتی و رشد روزافزون بیکاری بطور طبیعی نتیجه‌ای جز گسترش فحشا حال چه بصورت علنی و چه مخفی نمیتواند داشته باشد.

علیرغم تبلیغ رسمی صیغه یعنی نوع علنی فحشا اما رژیم جمهوری اسلامی زنانی را که (بدون صیغه شدن) به تن‌فروشی رو می‌آورند مورد آزار و اذیت قرار میدهد و سعی دارد به ظاهر با این معضل اجتماعی به این طریق مبارزه کند. پاسخ او به این مشکل اجتماعی دستگیری این زنان، زندانی کردن و حتی سنگسار آنان است. از سوی دیگر رژیم مدعی است که با تشکیل خانه‌های "عفاف" که در آنها زنان بطور قانونی به کار خود یعنی تن‌فروشی ادامه میدهند با این معضل اجتماعی در حال مبارزه است. چندی پیش یکی از نمایندگان مجلس رژیم به نام فضل علی عضو فراکسیون اصولگرایان مجلس هفتم اعلام کرد که باید یک تشکیلات و سازمانی تشکیل شود تا بعنوان تشکیلات مادر حلقه‌های زیربند در مبارزه با زنان خیابانی را با هم مرتبط و کل مجموعه را هدایت کند. او ازدواج موقت را در شرایط کنونی جامعه چارمساز دانسته و خانه‌های "عفاف" را که میتواند بخشی از این گرفتاری را حل کند پیشنهاد کرد. (خبرگزاری ایلنا ۲۶ دی ۱۳۸۴)

اما باید دید که چرا علیرغم اینکه سردمداران جمهوری اسلامی بیش از دو دهه است که این

مسئله دیگر افزایش بیماری‌های جنسی از جمله بیماری ایدز در میان زنان و مسئله سقط جنین که اغلب اوقات بطور غیرقانونی و پنهانی صورت میگیرد از جمله پیامدهای این پدیده است.

فحشا یک پدیده دیرپای اجتماعی است که ریشه در سیستم اقتصادی جامعه دارد. پدیده‌ای که در آن زنان به بدترین شکل ممکن استثمار میشوند. برده گی انسانها در جوامع سرمایه‌داری خود را در شکل‌های مختلفی نشان میدهد و تن‌فروشی یکی از آن صدها شکل استثمار تحت حاکمیت رژیم‌های سرمایه‌داری است. امرار معاش از طریق تن‌فروشی عملی است که دلیل اصلی آن عمیقاً در اقتصاد نهفته است. در شرایط اجتماعی تن‌فروشی امروز و تهیدستی رو به رشد انسان‌ها ما هر روزه شاهد رشد و تداوم غارت حریصانه‌ی غرور و ارزش‌های انسانی این زنان درمانده هستیم. زنانی که دیگر توان تحمل بیکاری و گرسنگی فرزندان و خانواده خویش را ندارند.

برای نابودی پدیده فحشا، یکی از وحشتناکترین و وقیح‌ترین فرم استثمار انسان از انسان، نیاز به دگرگونی عظیمی در تمام ساختمان اجتماعی و اقتصادی جامعه و نابودی نظام حاکم است که البته جزء از طریق یک انقلاب قهرآمیز امکان‌ناپذیر نیست. ■

تردیدی نیست که بخش بزرگی از زنانی که اقدام به ازدواج‌های موقت میکنند از سر ناچاری و خلاصی از فقر و زندگی پر مشقت‌شان به این کار زشت تن میدهند. آسیب‌های اجتماعی ناشی از تن دادن به چنین ذلتی بیشمارند که در اینجا به چند نمونه از آن اشاره میشود: عمل صبیغه اگر چه در ایران عملی شرعی و قانونی محسوب میشود ولی به لحاظ اجتماعی همچنان از سوی مردم عملی غیراخلاقی و غیرانسانی است و کسانی که دست به این کار میزنند احترام و اعتبار اجتماعی خود را از دست میدهند و به دیده حقارت به آنان نگاه میشود.

در اثر ازدواج‌های موقت، سالانه کودکان بسیاری متولد میشوند که فاقد شناسنامه هستند و تا مدتها و شاید برای همیشه فاقد هویت اجتماعی و اعتبار شهروندی میشوند. گزارش ایران) کودکانی که در ازدواج‌های موقت دنیا می‌آیند همانطور که در احکام و قوانین این امر درج شده، پدر در مقابل کودکی که حاصل این ازدواج است هیچ مسئولیتی ندارد.

طبق آمار سازمان بهزیستی، از پانزده هزار کودکی که تحت پوشش سازمان بهزیستی قرار میگیرند، ۱۴/۳ درصد آنها را کودکانی که حاصل این نوع ازدواج‌ها هستند تشکیل میدهند.

- در جائیکه زن مسلمان متعه نمیشود میتوان یهودی و نصرانی و حتی مجوسی (زرتشتی) متعه کرد.
- با زنی که در محل زندگی و اهل محل پی به کار او ببرند متعه نکن. ولی اگر در جایی دورتر از محل زندگی او باشد، اشکال ندارد.

- در متعه طلاق لازم نیست و زن ارث نمیببرد.
- ازدواج موقت با زن فاحشه‌ای که پرچم نیفراشته و کسی از کار او خبر ندارد خوب است. اگر هم پرچم برافراشته باشد، مهم نیست چون یک عمل حلال صورت میگیرد.

- اگر زنی در قید متعه شخص دیگری بوده و وقت متعه و عده‌اش تمام نشده، خود را به مرد دیگری متعه کند و مرد این را بفهمد لازم نیست مهریه او را بپردازد.

- ولی و شهود لازم نیست.
- مهریه را به اندازه‌ای باید داد تا وقت تمام شدن شرط زن نزد مرد بماند.

- ازدواج موقت با دختر باکره مکروه است چنانچه به آن دختر عیبی برسد. (قانون قوه باده، آداب زناشویی، رهنمودهای چهارده معصوم، تالیف محمد ابراهیم آوازه (رضوی) عضو موسسه تحقیقات حجامت ایران، انتشارات سلسله، چاپ چهارم، مهرماه ۱۳۸۳)

The spectre of Lenin over Iran!

From page 20

As long as there is oppression there will also be struggle to fight it. And throughout the suppressive history of capitalism wherever there has been discourse on decisive eradication of exploitation and oppression, wherever the hungry and the oppressed have risen to break down the shackles of enslavement and attain freedom and equality, the "spectre" of Marxism and communism has flown high upon the seas of the people's movement. Marxism is but the discovery of the governing laws of class struggle and the explanation for the necessity of social revolution against the ruling exploitative system and the achievement of socialism. And since Leninism is the Marxism of the imperialist era and proletarian revolutions, wherever therefore revolution is more urgently on the agenda and the objective conditions for a radical, revolutionary change are pronounced there tendency towards Leninism too will potentially exist. In Iran, under the suffocating conditions of dictatorship imposed on society, no social thought can be fruitful unless it is radical and being radical is to uproot, to revolt rather than reform, to overthrow the criminal Islamic Republic and destroy the capitalist system rather than replace political faces or merely modifying some laws. As long as these are the conditions, the spectre of Marx and Lenin will fly over society and their revolutionary teachings will aid the masses even if the bourgeoisie claims their death a thousand times. This is the simple truth that bourgeois waged-writers such as the author of "The spectre of Lenin over Iran" are incapable of understanding, i.e., leaning towards Marxism-Leninism and the "dream" to destroy capitalism. The very same dream that since the 1971 Siahkal insurrection up to this day has given identity to the upholders of the Iranian New Communist Movement; a dream that contrary to the bourgeois propaganda is the only possibility for attaining freedom. ■

تظاهرات بر علیه حضور خاتمی در انگلستان!

در اعتراض به حضور خاتمی در انگلستان و در افشای ماهیت ضدخلفی این عنصر تبه‌کار که در طول ۲۸ سال سلطه ننگین رژیم جمهوری اسلامی، در تمام اعمال جنایتکارانه و ضدمردمی این رژیم آزادی‌کش، دست داشته روز چهارشنبه ۱ نوامبر بین ساعات ۴ تا ۷ بعد از ظهر تظاهرات پرشکوهی که در آن صدها تن شرکت داشتند، در مقابل Chatham House، در لندن برگزار گردید. در این محل، خاتمی فریبکار در زمینه "گفتگوی تمدنها" صحبت میکرد.

شرکت‌کنندگان، در این تظاهرات پر جوش و خروش، با فریادهای رسا، ضمن اعتراض شدید به حضور خاتمی در انگلستان، به افشای ماهیت ننگین رژیم جمهوری اسلامی و سردمداران این رژیم استبدادی و از آنجمله خاتمی، پرداختند. آنها به زبانهای انگلیسی و فارسی فریاد میزدند: "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی! مرگ بر خاتمی"، "مرگ بر خامنه‌ای، مرگ بر احمدی‌نژاد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد!"، "مرگ بر رژیم زنجیر!"، "مرگ بر رژیم کارگرکش!"، "سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!"، "خاتمی برو گمشو!"، "استقبال از خاتمی، دشمنی آشکار با منافع زحمتکشان ایران است!"

رفقا و مبارزینی که به دعوت مشترک سازمان دموکراتیک - ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان و فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن، فعالانه در این تظاهرات ضد رژیم شرکت کرده بودند، در همراهی با دیگر مبارزین با حفظ صف مشخص خود با سر دادن شعارهایی در مخالفت با سفر خاتمی و پذیرایی از او در بریتانیا، نهایت خشم و تفر خود را نسبت به رژیم جمهوری اسلامی و مهره تبه‌کار آن خاتمی فریبکار، آشکار ساختند و نگذاشتند که جلسه ترتیب داده شده توسط قاتلین کارگران و زحمتکشان ایران و حامیان بین‌المللی‌شان در سکوت برگزار گردد. ■

مناقشات اتمی یا تلاشی برای ماندن؟

فرشاد بهرنگی

تقریباً بلافاصله بعد از حمله نیروهای نظامی آمریکا و انگلستان به عراق در مارچ سال ۲۰۰۳، مناقشات غرب با جمهوری اسلامی بر سر مسئله هسته‌ای ابعاد جدیدی یافت. از آن زمان بود که تلاش جمهوری اسلامی برای دستیابی به توان هسته‌ای تقریباً به سر تیتیر خبرهای خبرگزاری‌های جهان تبدیل شده است. چرا که برعکس اظهارات مقامات ایران که این فعالیت‌ها را امری کاملاً صلح‌جویانه قلمداد می‌کنند، مقامات آمریکا و بالطبع دیگر قدرت‌های غربی بر شفاف‌نبودن و غیرقانونی‌بودن این فعالیت‌ها تأکید دارند. در همین زمان و در دوران ریاست محمد خاتمی بود که گزارشاتی از فعالیت‌های مخفی رژیم در این زمینه منتشر شد و جمهوری اسلامی هم مجبور شد گوشه‌هایی از فعالیت‌های مخفی اتمی خود را بپذیرد. از آنجائیکه دولت آمریکا برای ممانعت از دستیابی ایران به تکنولوژی ساخت بمب اتمی، ادعایی که دولت‌های بوش و بلر دارند، هیچ "گزینه‌ای"، حتی حمله نظامی به ایران را مردود ندانسته است، این امر هر روز در اذهان جهانی از اهمیت برجسته‌تری برخوردار گشته است. همین موضوع ضرورت پاسخگویی به این سؤال اساسی که رابطه ایران و آمریکا چه شکلی خواهد گرفت را در مقابل همگان قرار داده است. برای پاسخگویی به این امر مروری کلی بر این رابطه الزامی است.

واقعیتی انکارناپذیر است که رشد امواج انقلاب در ایران، کشوری که سال‌ها بود حکم آتش زیر خاکستر را داشت، آمریکا و متحدانش را مجبور ساخت تا برای حفظ نظام سرمایه‌داری وابسته حاکم بر ایران و تأمین منافع درازمدت خود، یکی از وفادارترین نوکرانشان در منطقه یعنی شاه را فدا کنند؛ اما در عوض آنها توانستند با زیرکی و تردستی هرچه تمام‌تر با دست‌به‌دست‌کردن قدرت سیاسی در ایران، انقلاب ایران را با شکست مواجه ساخته و بختک ارتجاعی دیگری به نام جمهوری اسلامی را به مردم و مبارزان ایران تحمیل نمایند. در حقیقت در جریان قیام بهمن ۵۷ به مثابه اوج جنبش توده‌ای در آن سال‌ها، امپریالیست‌ها با تن‌دادن به سقوط رژیم مزدور شاه به یک عقب‌نشینی تاکتیکی در مقابل جنبش انقلابی توده‌ها دست زدند و با روی کار آوردن رژیم وابسته جمهوری اسلامی یک تعرض استراتژیک را به انقلاب کارگران و خلق‌های تحت ستم ایران سازمان دادند. توده‌ها که نفرت عجیب و به‌حق از آمریکا به خاطر سرنگونی دولت مصدق و بازگرداندن حکومت پهلوی به قدرت و حفظ و حراست طولانی از آن در دل داشتند، و علاوه بر آن بدرستی امپریالیسم آمریکا را مسبب همه بدبختی‌های نه تنها خود بلکه خواهران و برادرانشان در فلسطین، ویتنام، ظفار و... می‌شناختند، طبیعی بود که همزمان با درخواست سرنگونی رژیم سلطنتی، تیغ اصلی حملات و شعارهای خود را به سوی آمریکا نشانه رفته و نقش این امپریالیسم را در شکل‌دادن به بدبختی خود برجسته‌تر نمایند. و همین‌طور طبیعی می‌نمود که امپریالیست‌ها برای خواباندن این خشم شدید و پیاپی نمودن اهداف شوم خود، برای مدتی هم که شده پایگاه‌های نظامی آمریکا را جمع کرده، مستشاران نظامی را فراخوانند و بالاخره حضور علنی سیاسی و نظامی آمریکا در ایران را کم‌رنگ سازند. در این راستا آنها حتی پیش‌تر رفته و تلاش کردند روابط دو کشور را دشمنانه قلمداد نمایند. دو کشوری که در نتیجه این سیاست بیش از دو دهه و از "حمله" رژیم به سفارت آمریکا در تهران، رسماً فاقد روابط دیپلماتیک می‌باشند. این دشمنی ظاهری امکان بزرگ‌ترین فریبکاری‌ها را به دو طرف داده است. به بهانه این به‌اصطلاح دشمنی، از سویی حضور نظامی آمریکا در منطقه توجیه گشته و از سوی دیگر هرچه جمهوری اسلامی در راستای منافع آمریکا انجام داده- مثلاً دخالت نظامی در افغانستان- به حساب آمریکا گذاشته نمی‌شود. و بعد هم دیدیم که چگونه همان امپریالیست‌ها جنگی را شعلهور ساختند که هر دو کشور ثروتمند و غنی منطقه، یعنی ایران و عراق را تا مرز ورشکستگی اقتصادی پیش برده و به قیمت خون میلیون‌ها انسان بی‌گناه، خود به ثروت‌های نجومی دست یافتند. بدون اینکه این همه جنایت به حساب آنها گذاشته شود. صد البته این سیاست‌ها بدون وجود نوکران خودفروخته‌ای چون صدام و خمینی با این مهارت

پیش نمی‌رفت. یکی بر طبل "ناسیونالیسم عربی" می‌کوفت و قصد سرنگون‌نمودن "امپراتوری اسلامی" را داشت و دیگری قصد داشت تا از "راه کربلا" به قدس رفته و همچنین شر "شیطان بزرگ" را از سر منطقه کم کند. در حالیکه در عمل بهترین خدمت ممکنه را به امپریالیست‌ها، خصوصاً آمریکا می‌کرد شعار "مرگ بر آمریکا" هم از زبان‌اش نمی‌افتاد.

به واقع جمهوری اسلامی حاصل کنفرانس گوادالوپ بود که در طی آن آمریکا با همکاری متحدان خود چاه دیگری برای مردم ایران کردند و جمهوری اسلامی را بر مردم ما تحمیل نمودند. اما اگر امپریالیست‌ها در سرکوب خلق‌های ایران و جهان با هم متحد می‌باشند برعکس بر سر تقسیم منافع، چاپیدن و بلعیدن دسترنج خلق‌ها، با هم اختلاف دارند و در این رابطه نسبت به یکدیگر آنچنان مدرن و مهربان نیستند. در اینجا آنها دیگر رقیبانی هستند که آنچه برایشان ارجح بوده و تقدم دارد همانا منافع کمپانی‌های خودشان می‌باشد. به عبارت دیگر، در عین وحدت برای سرکوب خلق‌ها، از تضاد دائمی بین خودشان برای تحصیل سود بیشتر گریزی ندارند. هر چند امپریالیست‌ها متحداً در گوادالوپ تصمیم به خروج شاه و آوردن خمینی به ایران گرفتند و برای خواباندن آتش انقلاب همان‌طور که گفته شد سعی در کم‌رنگ‌جلبه‌دادن حضور آمریکا در ایران کردند، اما، خروج مصلحتی و ظاهری آمریکا از ایران به معنای خروج سیاسی این کشور از ایران و مهم‌تر از آن، قطع سلطه اقتصادی آن نبود. اتفاقاً آمریکا در تمام این ۲۷ سال گذشته حضوری فعال در عرصه سیاسی کشور ما داشته و مرکز توجهات مقامات جمهوری اسلامی بوده و علاوه بر آن که از کاتال‌های مستقیم و غیرمستقیم به استثمار و غارت منابع طبیعی و ثروت‌های کشور ما پرداخته، از بابت سیاست‌های ارتجاعی و مملکت بر باد ده دولتمردان جمهوری اسلامی موفق شده در ابعادی بسیار وسیع‌تر از زمان شاه سیاست‌های جهات‌خورانه خود بر علیه خلق‌های تحت ستم ایران و منطقه را به پیش ببرد.

از سوی دیگر به دلیل مجموعه تغییر و تحولات جهانی و تضادهای موجود در نظام امپریالیستی در طول این مدت و بطور مثال تمرکز آمریکا در "جنگ سرد" روی دولت شوروی و اقمارش، فضایی برای سایر امپریالیست‌ها بوجود آمد تا از این موقعیت بهره گرفته و بکوشند تا جای پای خود در بازارهای جهانی محکم‌تر کنند. بطور مثال برای آلمان‌ها این فرصت به وجود آمد تا در زمان جمهوری اسلامی نیز همچون دوره شاه نقش بزرگی در رابطه تجاری با ایران بدست آورند و منافع اقتصادی خود را در سطحی بسیار گسترده‌تر در ایران توسعه بخشند. فرانسه نیز به یکی از طرف‌های تجاری بزرگ تبدیل شد و روس‌ها هم که تقریباً بعد از بیش از هشتاد سال است که می‌آیند انگار قصد دارند تا غیبت هشتاد ساله را هرچه سریع‌تر جبران کنند. هرچند که در تمام طول این مدت "سهم امام" و حق ویژه "اسلام واقعی" یعنی آمریکا پرداخت می‌شد و می‌شود اما این سهم و حق ویژه هرچقدر هم زیاد باشد تضمین‌کننده تسلط بلامنازعه آمریکا بر بازار و منابع زیرزمینی ایران خواهد بود، خصوصاً که روسیه همان‌طور که تاکنون نشان داده به راحتی تسلیم زیاده‌خواهی‌های آمریکا نمی‌شود. اهمیت قضیه وقتی روشن می‌شود که بدانیم ایران نه تنها صاحب یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان است، بلکه دومین کشور بزرگ جهان از نظر گاز طبیعی نیز می‌باشد. اگر این واقعیت را در کنار یکی از مؤلفه‌های استراتژی جدید آمریکا یعنی تسلط بلامنازعه بر منابع نفتی و گازی این منطقه بگذاریم، آنوقت بهتر متوجه صحبت‌های آقای کولین پاول وزیر امور خارجه آمریکا در هنگام حمله به عراق می‌شویم که در مورد ایران در آن هنگام به خبرنگاران گفته بود: "سیاست ما در منطقه عوض شده و این را ایران باید بفهمد".

اما برای درک سیر مناقشه اتمی بین جمهوری اسلامی با آمریکا لازم است که به تحولاتی که با فروپاشی شوروی در سطح جهان رخ داده نیز توجه کرد. همزمان با فروپاشی شوروی سابق به عنوان کشوری که به دروغ ادعای پاسداری از نظام سوسیالیستی داشته و خود را به عنوان آلترناتیو نظام سرمایه‌داری می‌پنداشت، به نوعی شاهد "فروپاشی" کشور قدرتمند دیگری نیز بودیم یعنی ایالات متحده آمریکا که تقریباً از بعد از جنگ دوم جهانی به نمایندگی از جهان سرمایه‌داری در مقابل کمونیسم، نقش ژاندارم بین‌المللی را بازی می‌کرد و از این طریق در سهم‌بری از ارزش اضافی در مقیاس بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده بود، حال با فروپاشی شوروی سابق، نه تنها رقیب حاضر به پذیرفتن حاکمیت بلامنازعه ژاندارم بین‌المللی سابق نبودند، بلکه واقعیت "تجارت آزاد" و رقابت طبیعی- یعنی درخواست سهم بیشتر

قرارداد توسعه میدان نفتی آزادگان، دو سال بود که درگیر مذاکره با طرف ایرانی بود و بالاخره توانسته بود قراردادی با حجم مشارکت ۷۵ درصد را به امضاء برساند بر اثر فشارهای آمریکا از ۶۵ درصد آن عقب‌نشینی کرد و تا میزان ده درصد تقلیل داد. اینها همه نمایانگر جنگی است که بین آمریکا و همپالگی‌هایش در جریان است. نتیجه این جنگ هرچه باشد، قدر مسلم یک چیز معلوم است منافع آمریکا در ایران به قیمت کاهش منافع رقیب باید تأمین شود و تضمین گردد. زمانی پیشبرد سیاست‌هایی که می‌بایست متضمن تأمین منافع اربابان باشد مانند جنگ هشت ساله ایران و عراق، از طریق فحاشی به خود اربابان و با شعارهایی چون "مرگ بر آمریکا" و "شیطان بزرگ" خواندن آمریکا تأمین می‌شد. و اینطور جلوه داده می‌شد که جنگ با عراق در حقیقت جنگ با عوامل آمریکا و به نوعی خود آمریکاست. زمانی **تضمین استقرار نظام سرمایه‌داری وابسته در ایران** که وظیفه اصلی آن همانا تأمین منافع اقتصادی و سیاسی امپریالیست‌ها و خصوصاً آمریکا در ایران است، تنها و تنها از طریق به شکست کشاندن انقلاب ایران و کشتار وسیع مبارزین ایران میسر می‌شد. حاکمین خودفروخته همین کار را نیز با شعار "مرگ بر آمریکا" و نمایش اینکه انگار دارند با "گروهک‌های آمریکائی" مبارزه می‌کنند به پیش بردند. در طول ۲۷ سال گذشته جمهوری اسلامی برای تأمین منافع امپریالیست‌ها منجمله آمریکا، دست به هر جنابیتی تحت مبارزه با آمریکا زد و از هیچ کشتاری دریغ نورزید. حال با تغییر سیاست آمریکا و انگلیس در منطقه این سؤال پیش می‌آید که آیا برآستی تاریخ مصرف جمهوری اسلامی برای امپریالیست‌ها به سر رسیده است؟ سران جمهوری اسلامی که خود بهتر از هر کسی می‌دانند که با حمایت کدام ابرقدرت‌ها بر سر کار آمده و بدون حمایت آنها یکروز هم بر مسند قدرت نخواهند بود، باز بهتر از هر جریانی می‌دانند که اربابان هیچگاه تا ابد منافع خود را با منافع نوکران‌شان گره نمی‌زنند. بنابراین تغییر سیاست آمریکا و انگلیس در منطقه، نوکران حاکم بر ایران را مشوش ساخت. و بدین ترتیب ما ناگهان شاهدیم که تمام دستجات جمهوری اسلامی از رؤسای‌جمهور پیشین گرفته تا این آخری، از رهبر گرفته تا اکبر، همه به فکر بقاء و نجات "نظام" افتاده و برای "مذاکره" با آمریکا، "شیطان بزرگ" سابق، قصد دارند تا گوی سبقت را از یکدیگر بربایند. در این زمینه رئیس‌جمهور فعلی، محمود احمدی‌نژاد، در مصاحبه با واشنگتن پست به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۶، تا آنجا پیش می‌رود که اظهار می‌دارد که "کشورش به گفتگو و مذاکره با همه کشورها علاقه‌مند است و ایران بر این باور است که مذاکره بهتر از تهدید و برخورد است." وی بعد از آن که اعلام می‌دارد که "در مقطع فعلی ایران با بسیاری از کشورها در حال مذاکره و گفتگو است و ایالات متحده هم یک استثنا نیست"، می‌گوید: "اما بخشی از دولت آمریکا، نمی‌خواهد شرایط مساعدی را بوجود بیاورد و فرصت گفتگوهای سازنده را از بین می‌برد." وی در ادامه در بخش دیگری از صحبت‌های خود حتی تا آنجا پیش می‌رود که به شرط اینکه "آنها (بخشی از دولت آمریکا) از بالا به" دولت ایران نگاه نکنند "امکان گفتگو بر سر هر چیزی پیش می‌آید." این "اظهارات" بیشتر آدم را به یاد حرف‌های صدام در روزهای آخر قدرتش می‌اندازد که از روی ضعف و استیصال حتی اجازه داده بود کاخ‌هایش را نیز مورد تفتیش قرار دهند. بله، اینها خود بهتر از هر کسی به قدرت "شیطان بزرگ" واقف‌اند و با زبان بی‌زبانی دارند می‌گویند که هر تضمینی که آمریکا و انگلیس بخواهند، حاضرند بدهند. اما مشکل کار تضمین جمهوری اسلامی نیست. مشکل کار حتی این نیست که آیا جمهوری اسلامی وظایف نوکری را به درستی پیش می‌برد یا نه و یا اینکه آمریکائی‌ها آلترناتیوی بهتر از جمهوری اسلامی دارند یا نه. بلکه مشکل در اینجاست که آمریکا با سران جمهوری اسلامی مشکلی ندارد. مشکل آمریکا در واقع متحدان دیروزی علیه "کمونیسم" و رقبای سمج امروزی بر سر تسلط بر ذخایر انرژی جهانی و سهم‌بری بیشتر از بازار جهانی است. هرگاه آمریکا توانست با مذاکره با دیگر امپریالیست‌ها به خواست خود تحقق بخشد، یک شبه شاهد خواهیم بود که آنها نیز ناگهان به "ارزش‌های اسلامی" و به "حقوقیت اسلام ناب محمدی" پی خواهند برد، و پشت سر هم از رهبران جمهوری اسلامی برای سخنرانی در فلان دانشگاه و یا برای دریافت دکترای افتخاری فلان دانشگاه و یا بهمان جایزه، دعوت بعمل می‌آورند. و همچنین راه ورود ایران به "سازمان تجارت جهانی" هموار می‌گردد. اما اگر آمریکا نتواند به خواسته خود برسد، "دولتمردان" ینگه دنیا، "هیچ گزینه"‌ای را رد نخواهند کرد. ■

متناسب با قدرت اقتصادیشان- را در برابر زیاده‌خواهی‌های آمریکا را به وی گوشزد می‌کردند. رقیب در این راه حتی تا آنجا پیش رفته بودند که ضرورت وجودی پیمان اتلانتیک شمالی "ناتو" که در مقابل تهاجم احتمالی شوروی سابق به کشورهای اروپای غربی شکل گرفته بود را نیز به زیر سؤال برده بودند.

مسئله استراتژیست‌های آمریکا با در نظر گرفتن واقعیت‌های سرسخت موجود و نقش آنها در جهان فعلی نه فقط به فکر حفظ و تأمین منافع اقتصادی سیاسی خود در دوران جدید بودند، همچنین می‌دانستند که برای حفظ برتری در دهه‌های آینده از الان باید زمینه‌های آن را فراهم کنند. اگر طی چندین دهه "ترس از شیخ کمونیسم"، منشاء خیر برای آنها بود، حال با فروپاشی شوروی، قدرت نظامی بی‌رقیب و ماشین نظامی غول‌پیکرشان امتیازیست که برای تسلط بلامنازه بر بازار جهانی و منابع سوخت جهانی که می‌تواند حداقل تا دهه‌ها حاکمیت آمریکا بر تقسیم ارزش اضافه در مقیاس بین‌المللی برای دریافت سهم بیشتر را فراهم آورد. همین نکته پوسته اصلی استراتژی جدید آمریکا را تشکیل می‌دهد. و وقتی دریابیم که تقریباً ۹۰ درصد انرژی زیرزمینی جهان، گاز و نفت، در منطقه‌ای به وسعت تاجیکستان تا عربستان سعودی قرار گرفته، بیشتر پی به ماهیت استراتژی جدید آمریکا در این منطقه می‌بریم.

حمله گسترده به افغانستان و اشغال نظامی آن، به بهانه جنگ با "تروریسم"، تعویض رژیم دست‌نشانده با رژیم دست‌نشانده دیگر در آن کشور، ایجاد پایگاه‌های نظامی بسیار پیشرفته در این کشور و در کشورهای همجوار آن مانند تاجیکستان، همه و همه بخاطر صیانت بر منطقه‌ایست که **بزرگترین** منابع گاز سوختی جهان را در خود جای داده است. اشغال نظامی عراق نه فقط تسلط بر یکی از بزرگترین کشورهای صاحب ذخایر زیرزمینی نفتی جهان را تأمین می‌کرد، بلکه به آمریکا و انگلستان این امکان را می‌داد که از نظر نظامی تمام منطقه کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی، عربستان سعودی و خود عراق را در کنترل خود داشته و قادر باشند تا مانع هرگونه مانوری از سوی رقیب در هر سطحی گردند. اما حمله نظامی به عراق و اشغال آن نتیجه یک دیپلماسی یک یا دو ماهه نبود. آمریکا برای پیشبرد سیاست خود تلاش زیرکانه ای بکار برد تا غائله را در همان سال ۱۹۹۱ با حمله به عراق به قصد تسلط بلامنازه خود بر آن ختم کند، اما رقیب نیز به بهانه مبارزه با "هیتلر زمان" در این لشکرکشی شرکت جستند. فرانسه که تا دو هفته قبل از آغاز حمله، با جنگ بر علیه عراق مخالفت می‌کرد، خود اولین کشوری بود که برای حفظ منافع خود حمله را آغاز کرد. بعد از تقریباً ۱۲ سال دیپلماسی کج دار و مریض، "امداد غیبی" به کمک آمریکا شتافت و حمله به برج‌های دوقلو و پنتاگون، رقیب را در معرض یک وضعیت استثنائی قرار داده و آنها را خلع سلاح یا بقولی "آچمز" نمود. بدین ترتیب بود که راه حمله به افغانستان و عراق و ایجاد پایگاه‌های نظامی فوق‌مدرن در کلیه این مناطق، تقریباً بدون دردسر برای آمریکا و متحد اصلی‌اش، انگلستان، هموار شد. سیاست تغییر رژیم، آنهم رژیم‌هایی که خود امپریالیست‌ها از جمله آمریکا بر روی کار آورده بودند و یا از متحدان اصلی آنها بشمار می‌رفتند، خبر از استراتژی جدید و اهمیت آن برای این قدرت‌ها در منطقه می‌داد. لشکرکشی‌های آمریکا و انگلستان به افغانستان و متعاقباً به عراق، به دلایل واهی و اثبات نشده، نه تنها نمایانگر حقه‌مکردن این استراتژی جدید به رقیب و کشورهای منطقه می‌باشد، بلکه با کشتار نزدیک به یک میلیون انسان در منطقه در عرض سه سال، عزم و بی‌پروائی خود را نیز برای تثبیت این استراتژی نشان می‌دهند. (طبق آخرین آماري که از سوی رسانه‌ها چند روز پیش اعلام گشت، از روز آغاز جنگ علیه عراق تا کنون، فقط ۶۵۵ هزار عراقی کشته شده‌اند.)

با توجه به آنچه که گفته شد جدال واقعی پشت مناقشات "امتی" - به نظر می‌آید که نام رمزی‌ست که به دیپلماسی استراتژی جدید آمریکا درباره ایران داده شده است- در واقع نه جدال با ایران برای دادن تضمین‌های معتبر به "جامعه جهانی" برای نشان‌دادن صلح‌آمیز بودن پروژه هسته‌ای‌اش می‌باشد، که جدال بین خود امپریالیست‌ها و چک و چانه زدن‌های خودشان برای تقسیم منافع است که در ایران دارند. اما، یک چیز تا کنون قطعی است، آمریکا برای تسلط بر این منابع به هیچ قیمتی نه تنها کوتاه نخواهد آمد بلکه با پیش‌کشیدن تحریم اقتصادی علیه ایران قصد محدودکردن منافع همپالگی‌هایش در ایران را نیز دارد. وقتی وزارت بازرگانی آلمان اعلام می‌دارد اگر این تحریم صورت گیرد، ده هزار فرصت شغلی در خود آلمان از بین می‌رود، یا ژاپن که برای بستن

شخصاً حاضر است تحت حاکمیت یک پادشاه خدمت کند. پراچاندا جواب داد: "شخصاً آماده نیستم. اما اگر چنان موقعیتی پیش آید، اصل موضوع پیروی از رأی مردم است. انتخاب شخصی اصل نیست. از آنجا که ما قبلاً هم گفته‌ایم که از رأی مجلس مؤسسان پیروی خواهیم کرد، ما مطمئناً با آن (خدمت تحت حاکمیت پادشاه) موافقت خواهیم کرد." در راستای همین خط سیاسی رهبر حزب کمونیست نپال "پراچاندا" در مصاحبه ۷ اکتبر ۲۰۰۶ خود با "کاتماندو پست" تأکید کرد که برگزاری یک referendum عمومی برای تعیین سرنویس رژیمن سلطنتی را که از جانب یکی از احزاب هفتگانه پیشنهاد شده، به عنوان دمکراتیک‌ترین شیوه در حل این مسئله می‌داند اما روی آن (referendum) یا هر شیوه دیگری) به عنوان پیش‌شرطی برای مذاکرات پافشاری نمی‌کند. در ادامه همین چارچوب فکری پراچاندا در مصاحبه با "هندو" روزنامه دولتی هند نیز مجدداً تکرار کرد که حاضر است حتی سلطنت مشروطه و سیستم چند حزبی را هم (اگر مردم به آن رأی بدهند) بپذیرد.

۳- شرکت مانوئیست‌های نپال در دولت موقت.

به نظر من موافقت مانوئیست‌ها با شرکت در یک دولت موقت همراه با احزاب بورژوازی نپال و احزاب رویزیونیست CPN-UML اشتباه بزرگی می‌باشد. پراچاندا بارها تأکید کرده است که از طریق مجلس مؤسسان و اتحاد با احزاب هفتگانه می‌توان جنبش را به پیش برد. اما سوال این است که مگر میان آن احزاب و مانوئیست‌ها اختلاف طبقاتی وجود ندارد؟ مگر آنها از مصالح طبقات مختلف حمایت نمی‌کنند؟ اگر جواب مثبت است چگونه می‌توان اختلاف طبقاتی را با صلح و دمکراسی بورژوازی حل کرد؟

به اعتقاد من سیاست‌های مانوئیست‌های نپال و به‌توافق رسیدن آنها با دولت (تحت کنترل سازمان ملل قرار دادن سلاح‌های ارتش خلق، پذیرش برکنار کردن قدرت‌های محلی خلقی و شرکت مانوئیست‌ها در دمکراسی چندحزبی موجود) مسلماً منجر به از دست‌دادن دستاوردهای مبارزه مسلحانه مردم نپال در ۱۰ سال گذشته خواهد شد. اگر چه رفقای حزب کمونیست نپال با اعتقاد به دفاع از منافع طبقات تحت ستم این راه را پیش گرفته‌اند اما تجربه نشان داده که توافقات اخیرشان با دولت نپال و امپریالیست‌ها نهایتاً به شکست طبقات تحت ستم منجر خواهد شد.

البته واضح است که در هر کشوری، نیروهای کمونیست انقلابی آن کشور هستند که می‌توانند تاکتیک‌های مبارزاتی خود را تعیین کنند. اما به صرف اینکه یک تاکتیک مبارزاتی از جانب نیروهای محلی اتخاذ شده نمی‌توان آن را بی چون و چرا تاکتیکی درست و مطابق با نیازهای جنبش انقلابی آن کشور و در جهت پیروزی انقلاب در آن کشور به حساب آورد. در این زمینه آقای کوشا و همفکرانش حتماً به یاد دارند که حمایت کورکورانه آنها از حزب کمونیست پرو و از آن هم بدتر از رهبری این حزب و شخص "صدر گونزالس" به چه رسوایی‌ای انجامید. و حتماً می‌دانند که همه مارکسیست - لنینیست‌های انقلابی جهان (با پیروی از اصل انترناسیونالیستی بودن مارکسیسم) موظفند که از تجربیات مثبت و منفی مبارزین کشورهای دیگر درس بگیرند در عین حال موظف‌اند که در صفوف جنبش چپ کشور خود، با رعایت سنن و شیوه‌های حقیقتاً دمکراتیک مارکسیستی به بحث و گفتگو و نقد سالم و سازنده بپردازند. از آنجا که وجود عقاید و ایده‌های متناقض در جامعه طبقاتی امری طبیعی می‌باشد، اختلافات ایدئولوژیکی و استراتژیکی سیاسی نیز بازتابی از مبارزه طبقاتی جاری در جامعه می‌باشد. بنابراین، تنها راه، دامن‌زدن به این مبارزه طبقاتی است و بدترین روش، اشاعه تهمت و افتراء و آلوده کردن فضای مباحثه می‌باشد. امید که مدعیان طرفداری از مانوئیست‌های نپال بجای فحاشی، راه اصولی برخورد سالم فکری را در پیش گیرند. بخصوص که من بر این باورم که در بررسی و اظهارنظر در باره جنبش‌های انقلابی وسیع و توده‌ای نظیر نپال، کمونیست‌ها باید پارامترهای بین‌المللی، بغرنجی شرایط و محدودیت‌های نیروهای انقلابی در این جنبش‌ها را درک کرده و به این بیندیشند که چگونه می‌توان اصول تخطی‌ناپذیر پذیرفته‌شده را در عمل پیاده نمود. بدون مباحثه سالم در رابطه با مبارزات کارگران و خلق‌های کشورهای دیگر امکان درس‌گیری از تجربیات آنها وجود نخواهد داشت پس بکوشیم فضای این مباحثه را آلوده نسازیم.

با ایمان به پیروزی طبقه کارگر



(در اعتراض به لشکرکشی آمریکا به عراق)

هنرمند معترض آمریکایی خود را به آتش کشید!

در روز جمعه سوم نوامبر، مبارز ضدجنگ، مالچی ریتشر در شهر شیکاگو، بر بالای مجسمه‌ای که بیش از شش متر ارتفاع داشت رفته و در حالیکه بر علیه جنگ در عراق شعار می‌داد پیکر آغشته به بنزین خود را به آتش کشید. این هنرمند مبارز که همواره در صف اول اعتراض بر علیه جنایات امپریالیسم آمریکا در سراسر جهان قرار داشت، حتی در حالیکه در میان شعله‌های آتش می‌سوخت لحظه‌ای از ابراز اعتراض نسبت به حمله وحشیانه آمریکا به عراق باز نایستاد.

مالچی ریتشر از فعالین جنبش ضدجنگ و از مدافعین پایدار آزادی بیان در آمریکا بود که با اعتراض مرگبار خود شدت نفرت مردم آمریکا از سیاست‌های دار و دسته بوش در حمله به عراق را به نمایش گذاشت. کاخ سفید در وحشت از تأثیر این رویداد در انتخابات آمریکا که روز بعد از این واقعه برگزار می‌شد از رسانه‌های آمریکا خواسته بود که از انعکاس خبر فوق خودداری کنند. چنین خواستی و سکوت رسانه‌های امپریالیستی در برابر چنین رویداد هولناکی بی‌شک چیزی جز اعمال سانسور و هراس از توسعه اعتراضات مردم نمی‌باشد؛ آنهم از سوی کسانی که با داعیه برقراری "دموکراسی" به عراق لشکرکشی کرده و در عمل جز خرابی و ویرانی، جز شکنجه و کشتار ارمغانی برای مردم عراق نیاورده‌اند. تا دو ماه پیش به گزارش موسسات تحقیقی خود آمریکا تنها ۶۵۰۰۰۰ نفر غیرنظامی عراقی در جریان هجوم ارتش آمریکا به عراق کشته شده‌اند. لازم به یادآوری است که تنها روزنامه‌ای که خبر این رویداد را گزارش داد روزنامه شیکاگو سان تایمز بود که در روز بعد از حادثه با درج چند سطر آنهم در صفحات داخلی‌اش این اعتراض مرگبار را به اطلاع خوانندگان خود رساند. ■

نگاهی مجدد به شرایط نپال و پاسخ به مقاله ... بقیه از صفحه ۱۹

۲- عقب نشینی مانوئیست‌های نپال از برخی از مواضع قبلی خود.

به نظر من این بزرگترین اشتباه مانوئیست‌ها است که در زمانیکه از حمایت حدود ۸۰ درصد مردم نپال بهره‌مند هستند و در اکثر مناطق کشور کمیته‌های محلی خلقی ایجاد کرده بودند، اینچنین خود را شیفته دمکراسی بورژوازی نشان داده و اینچنین دمکراسی بورژوازی را تقدیس کنند. برای درک این موضع توجه شما را به مصاحبه تلویزیونی پراچاندا در اواخر ماه ژانویه با بی-بی-سی جلب می‌کنم: "ما خواهان برگزاری انتخابات دمکراتیک و تشکیل مجلس مؤسسان هستیم. معتقدیم که مردم به سلطنت رأی نمی‌دهند اما حتی اگر مردم به سلطنت رأی بدهند، ما می‌پذیریم." وقتی در این مصاحبه از او سوال شد که آیا

سازمان فدائیان - اقلیت و "جنبش چریکی"!

سارا نیکو

علیرغم سیاستهای سرکوبگرانه دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر کشور، امروزه ما شاهد اوجگیری هرچه بیشتر مبارزات توده‌های به‌جان‌آمده در تمام سطوح در جامعه ایران هستیم. کارگران، دانشجویان، زنان و خلق‌های تحت ستم ما که از فشارهای اقتصادی سیاسی و تبعیضات موجود به ستوه آمده‌اند با مبارزات خود موجودیت و بقای این رژیم را به خطر انداخته‌اند. این مبارزات در بطن خود بطور طبیعی تضادهای درونی طبقه حاکمه را تشدید کرده و باعث گشته تا اصلاح‌طلبان حکومتی بار دیگر زنگ‌های خطر را برای دولتمردان جمهوری اسلامی به صدا درآورند. یکی از روش‌های شناخته‌شده اصلاح‌طلبان حکومتی ترویج افسانه امکان اصلاح‌پذیری نظام حاکم می‌باشد تا به این طریق مردم را از توسل به اشکال قهرآمیز مبارزه و تلاش جهت ریشه‌کن کردن و سرنگونی نظام کنونی بازدارند. در همین راستا سعید حجاریان، از بنیان‌گذاران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و مغز متفکر "پروژه کلان اصلاحات" - پروژه‌ای که در طول ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی کلی برای جمهوری اسلامی زمان خرید - در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فارس، برای اثبات درستی پروژه اصلاحات اذعان نمود که: **"اگر احزاب اصلاح‌طلب نبودند، پس از سال ۷۶ جنبش چریکی در ایران راه افتاده بود. اگر آقای ناطق نوری سر کار می‌آمد حتماً یک عده‌ای می‌رفتند توی فاز چریکی."** اهمیت این سخن بخصوص با توجه به موقعیت کسی که آنرا بیان کرده در این است که نشان می‌دهد امروزه حتی خود دست‌اندرکاران رژیم نیز به این امر معترف‌اند که خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی برای این در آن زمان به قدرت رسیدند تا رژیم جمهوری اسلامی را از زیر ضربات مبارزات مردم خشمگین نجات دهند و از رادیکالیزه شدن مبارزات آنها و گرایش آن مبارزات به اشکال قهرآمیز جلوگیری نموده و به قول حجاریان نقش "ضربه‌گیر" را برای نظام حاکم ایفاء نمایند. به زبان ساده یعنی پروژه اصلاح‌طلبی حیل‌های بود برای منحرف کردن اعتراضات مردم، و به‌بیرامبردن مبارزات توده‌ها، امری که به باور من هیچ کس دیگری بهتر از خاتمی جنایتکار نمی‌توانست این وظیفه را به این خوبی انجام دهد. به واقع نیز اگر این سوپاپ اطمینان نمی‌بود جامعه ما آماده انفجار بود.

به هر حال در طول این سال‌ها دلایل روی کار آمدن خاتمی و چگونگی این امر بخصوص در آن انتخابات فربیکارانه از جمله مسائلی است که از آن زمان تاکنون مورد بحث و مباحثه مردم و نیروهای

سیاسی قرار دارد و می‌دانیم که نیروهای مختلف سیاسی مواضع گوناگونی در این مورد اتخاذ کرده‌اند. کسی فراموش نکرده که سردمداران جمهوری اسلامی جهت فریب مردم در طی انتخابات نمایشی دوم خرداد تلاش نمودند خاتمی را حاصل اراده آنها نشان داده و به این وسیله با گول‌زدن مردم امکان‌پذیری اصلاح رژیم از درون را در میان مردم اشاعه دهند. امری که در همان زمان باعث فریب‌خوردن بخش بزرگی از مردم و حتی سازمان‌های سیاسی شد. همان نیروهائی که خاتمی را انتخاب مردم ایران جلوه می‌دادند و از "نه" بزرگ سخن می‌گفتند و یا او را انتخاب مردم اما "انتخاب بین بد و بدتر" جلوه می‌دادند. بنابراین، سخنان حجاریان با توجه به نقش او در این پروژه از این زاویه نیز اهمیت دارد که نشان می‌دهد که تحلیل و موضع‌گیری هر نیروی سیاسی در آن زمان و در مورد این پروژه تا چه حد با واقعیت انطباق داشته است. بر این اساس، طبیعی است که شاهد تفسیرهای گوناگون نیروهای مختلف در این زمینه باشیم. اما آنچه در این میان قابل توجه و همچنین تأسفبار است واکنش سازمان فدائیان اقلیت می‌باشد که در مقاله‌ای در نشریه کار شماره ۴۸۹، به نام "نگاهی به جنبش دانشجویی: تنها یک پاسخ صحیح است" در واکنش به مصاحبه حجاریان مدعی شد: **"سعید حجاریان در مصاحبه با خبرگزاری فارس می‌گوید: "اگر احزاب اصلاح‌طلب نبودند، پس از سال ۷۶ جنبش چریکی در ایران راه افتاده بود. اگر آقای ناطق نوری سر کار می‌آمد حتماً یک عده‌ای می‌رفتند توی فاز چریکی." البته امروز کسی نیست که نداند تاکتیک مبارزه مسلحانه و مشی چریکی متعلق به دوره خاصی بوده و در این جا حجاریان با به نفهمی‌زدن خود و به جای به کار بردن جنبش انقلابی از جنبش چریکی صحبت می‌کند."**

مطالعه این توضیح قبل از هر چیز این سوال را به ذهن می‌آورد که برآستی چه ملاحظاتی باعث شده تا سازمان اقلیت - در مقاله‌ای که در رابطه با جنبش دانشجویی در ایران نوشته شده است - خود را موظف به تصحیح "مقصود اصلی" گوینده این سخن یعنی "مغز متفکر اصلاحات" جمهوری اسلامی ببیند؟ و چرا این مسئله اینقدر برای آنها اهمیت پیدا کرده که حال می‌کوشند "به نفهمی‌زدن" حجاریان را به خوانندگان نشریه خود تذکر دهند و با تصحیح حرف او برای همگان روشن سازند که حجاریان می‌بایست به جای عبارت "جنبش چریکی" **همچون آنها** از عبارت "جنبش انقلابی" استفاده می‌کرد! اگر غلطگیری در مورد چگونگی نوشتن و سخن‌گفتن کادرهای سازمانی امری جایز باشد اما چه نیازی به اصلاح چگونگی حرف‌زدن دست‌اندرکاران وزارت اطلاعات رژیم وجود دارد؟ در ثانی، گوینده این ادعا که - خود از بنیان پروژه اصلاحات در سال ۱۳۷۶ می‌باشد - در باره محتوای جنبش اعتراضی مردم (انقلابی یا غیرانقلابی بودن این جنبش) در صورت روی کار آمدن ناطق نوری که صحبت نمی‌کند که حال اقلیت به خشم آمده است؛ بحث او بر سر اشکال مبارزه مردم است. حجاریان

با شناختی که از جامعه دارد و با درس‌هایی که از نقش و تأثیر "جنبش مسلحانه" در ایران گرفته است مدعی است که در صورت عدم اجرای پروژه اصلاحات "جنبش چریکی در ایران راه می‌افتاد" می‌توان با این ادعا موافق و یا مخالف بود اما نمی‌توان آنرا همچون اقلیت تغییر داد. ثالثاً، تا آنجا که من می‌دانم طرفداران سازمان اقلیت علی‌الظاهر باید معتقد باشند که جنبش انقلابی در ایران علیرغم همه فراز و نشیب‌های خود در تمام سال‌های سلطه جمهوری اسلامی در ایران جاری بوده است بنابراین روی کار آمدن ناطق نوری باعث "راه افتادن" آن در کشور نمی‌توانسته بشود! پس بحث بر سر محتوای جنبش اعتراضی نیست بلکه آنچه حجاریان می‌گوید - و نشانگر وحشت سردمداران جمهوری اسلامی است - دقیقاً اشکالی است که این مبارزات می‌توانست به خود بگیرد. روشن است که این سخن او با توجه به جایگاهش در دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی و الزامات شغلش که می‌بایست در جریان ابعاد نارضیاتی مردم و روحیات و گرایش‌های مبارزاتی آنها قرار داشته باشد اتفاقاً کاملاً قابل فهم است.

اما چرا نویسنده مطلب فوق بجای درس‌گیری از اشتباهات سازمان خود در برخورد با انتخابات دوم خرداد و موضع‌شان در باره "انتخاب بین بد و بدتر" به یاد تصحیح حرف‌های حجاریان افتاده است. آیا جز این است که او و همفکرانش با دیدن کلمه "جنبش چریکی" به هراس افتاده‌اند. آیا غیر از این است که فکر می‌کنند که با پذیرش واقعیت فوق‌الذکر همه آنچه که سال‌ها به نادرست برعلیه تئوری انقلابی کارگران (تحت عنوان تئوری مبارزه مسلحانه) تبلیغ کرده‌اند در هم می‌ریزد. محدودکردن "جنبش چریکی" به "دوره خاصی" از تاریخ ایران بار دیگر نشان می‌دهد که درک اقلیت از جنبش چریکی نه تنها در دهه ۵۰ نادرست است بلکه آنها قادر به فهم اشکال گوناگون مبارزه مردم نیز نمی‌باشند. از این رو، با محدودکردن "تاکتیک مسلحانه" به "دوره خاصی" عملاً همه "خاصیت" انقلابی مبارزات چریک‌های فدائی در دهه ۵۰ و همه توانمندی تاکتیکی و استراتژیکی را از آن می‌گیرند. برآستی اقلیت چرا خود را مجبور به حتی تصحیح حجاریان می‌بینند!! و چرا در این تصحیح خود دچار چند اشتباه می‌شود؟

(۱) بر کسی پوشیده نیست که یکی از روش‌های مذموم اپورتونیست‌ها در برخورد با تئوری مبارزه مسلحانه همانا تحریف نام آن بود. تقلیل تئوری مبارزه مسلحانه به "تاکتیک مبارزه مسلحانه و مشی چریکی" به آنها امکان می‌داد تا برای رد کامل آن، موضع خود را محکم کنند. به این طریق، آنها امکان می‌یافتند که کل مبانی مارکسیستی این تئوری را تحریف کنند.

(۲) با تقلیل مبارزه مسلحانه به صرف یک تاکتیک، به خود امکان می‌دهد که نقش استراتژیک آن را کم‌رنگ نموده و سپس خود این تاکتیک را هم به "دوره خاصی" نسبت داده و نادرست جلوه دهد، بدون آن که هیچ استدلالی در این زمینه ارائه دهد.

ستون آزاد

نگاهی مجدد به شرایط نپال و پاسخ به مقاله توهین آمیز مندرج در سایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

روناک مدائن - ۱۷ نوامبر ۲۰۰۶

یکی از عملی‌ترین راه‌های آموزش مارکسیسم - لنینیسم انقلابی همواره مطالعه مبارزات جاری خلق‌های انقلابی کشورهای مختلف جهان می‌باشد. با توجه به اوج گیری انقلاب در کشور نپال و آزاد شدن بخش بزرگی از این کشور از سلطه رژیم حاکم و با توجه به نقش رهبری کننده حزب کمونیست (مائونیست) نپال در این امر بر این باورم که تجربه نپال حاوی درس‌های ارزنده ای برای جنبش انقلابی ما می‌باشد. مطالعه در مورد چگونگی شکل‌گیری و رشد مبارزه مسلحانه در نپال و نقش و جایگاه مذاکرات حزب کمونیست (مائونیست) با دولت آن کشور در استراتژی این حزب، از جمله مسائلی است که باید به آن پرداخت. در این بررسی می‌توان مسائل مهمی منجمله شناخت و درک مارکسیستی از مقوله دمکراسی، نقش سازمان ملل و دیگر ارگان‌های بین‌المللی مشابه آن در پیشبرد اهداف امپریالیست‌ها، نقش مبارزه مسلحانه در شرایط کنونی سلطه امپریالیسم در جهان و نقش پرولتاریا و متحدینش در انقلاب دمکراتیک نوین، را بار دیگر در سطح جنبش به بحث و بررسی گذاشت.

این بحث بدون شک با توجه به تغییرات بسیار عمیقی که در سطح جهان (از نظر توازن قوا فی‌مابین انقلاب و ضدانقلاب) با آن مواجه هستیم، به کسب تجربیات انقلابی پرارزش و جلوگیری از تکرار اشتباهات کمک خواهد کرد. بخصوص که کمونیست‌ها و خلق‌های انقلابی کشورهای مختلف دنیا می‌توانند با مطالعه و بررسی علمی مبارزات و پیروزی‌ها و شکست‌های یکدیگر از هم بیاموزند. با این اعتقاد بود که مطلبی در زمینه انتقاد از توافقاتی که احتمالا در جریان مذاکرات صلح میان حزب کمونیست (مائونیست) نپال و دولت این کشور بین دو طرف بر قرار شده است تهیه و برای نشریه "پیام فدائی" ارسال نمودم که در قسمت "ستون آزاد" شماره ۸۹ این نشریه به چاپ رسید.

من امیدوار بودم که این تلاش به بحثی دامن بزند که به باور من مورد نیاز جنبش انقلابی ماست و امید داشتم کسانی که با نظرات و انتقادات من از مائونیست‌های نپال مخالفند و راه و روش حزب کمونیست نپال را در مذاکرات اخیرش تأیید می‌کنند حداقل با صمیمیت وارد این مباحثه شوند. اما متأسفانه مشاهده مقاله آقای آرمان کوشا که در سایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) نیز درج گردید عکس این امر را ثابت می‌کند. مطالعه فحش‌نامه ایشان نشان می‌دهد که برخورد او به هر چیز شبیه باشد به برخورد کمونیستی و انقلابی شباهتی ندارد. نویسنده مطلب مزبور در نوشته خود نشان می‌دهد که حتی به پایه‌ای‌ترین پرنسیپ‌ها و اخلاق و سنن انقلابی مارکسیستی نیز باور ندارد. او اطلاعات ارائه شده از سوی من را حاصل "کینه و عداوت آنارشویستی-شبه تروتسکیستی" نسبت به "حزب کمونیست (م) نپال" جلوه داده و با دروغ و تحریف می‌کوشد که بجای شرکت در بحث سیاسی و تئوریک فضا را آلوده و اذهان را از واقعیت آنچه که در نپال می‌گذرد دور سازد. برای نمونه آقای آرمان کوشا که جز با تحریف و دروغ کارش پیش نمی‌رود مدعی شده که "چنانچه حزب فوق به تبعیت از افکار آنارشویستی خانم مدائن بخواهد شعار لغو فوری "هر گونه مالکیت خصوصی" را مطرح کند، حمایت و پشتیبانی اکثریت مردم نپال را از دست می‌دهد" و دیگر به روی مبارک نمی‌آورد که من کجا خواهان لغو فوری هرگونه مالکیت خصوصی شده‌ام. آن هم در کشوری مثل نپال و در مرحله انقلاب دمکراتیک نوین در این کشور. اتفاقا آنچه من در نوشته‌ام تأکید کردم این بود که علیرغم ادعای رهبر حزب کمونیست نپال "سلطه سرمایه‌داری هر روز فقط به وخیم‌تر شدن وضع اقتصادی طبقات تحت ستم منجر" می‌شود و برای نشان دادن و تشریح مواضع این حزب نوشته بودم "پراچاندر را رهبر حزب بارها اعلام کرده است که قصد الغای مالکیت خصوصی بر زمین و یا هر نوع مالکیت خصوصی دیگر را ندارد و معتقد است که سیستم سرمایه‌داری می‌تواند به پیشرفت اقتصادی نپال کمک کند." خوب از کجای این حرف می‌توان حکم

داد که من خواهان "لغو فوری هر گونه مالکیت خصوصی" در کشور عقب نگه‌داشته شده نپال هستم. شیوه برخورد آقای آرمان کوشا انسان را یاد "ذُن کیشوت" معروف می‌اندازد که در خیال با آسیاب بادی می‌جنگید و با دیدن پیروزی‌های سهل‌الوصول خود غرق شادی می‌شد! البته شاید جنگ ذُن کیشوتی هم نوعی از جنگ باشد اما بدون شک با آنچه که مائو تحت نام "جنگ طولانی" از آن طرفداری می‌کرد و حزب کمونیست نپال در ده سال گذشته در جهت تحقق آن گام برمی‌داشت و به موفقیت‌های بزرگی نیز دست یافت شباهتی ندارد. من شخصا بسیار متأسف هستم که شناخت و درک نویسنده مطلب مزبور و رفقای هم‌فکرش از بحث و نقد مارکسیستی در یک چنین سطح نازلی قرار دارد. و آنها به جای دامن‌زدن به مباحثه جدی به درج فحش‌نامه (مزین به امضای آرمان کوشا) اقدام کرده و به جای ارائه استدلال، هم چون همیشه انبان پُر از فحش و ناسزای خود را باز کردند. شیوه‌ای که بارها انجام داده‌اند و هر بار نیز جز رسوائی حاصلی برای آنها نداشته است. من در اینجا صمیمانه از آنها می‌خواهم که در این مورد علناً و صریحاً از خود انتقاد کنند.

آقای کوشا جهت نشان‌دادن "بی‌مسئولیتی در خبر رسانی" و دروغ‌گوئی من که از قرار از "شگردهای همیشگی رویونیست‌ها و تروتسکیست‌ها" می‌باشد مدعی است که "حفظ ارتش خلق و سازمان نظامی آن برخلاف جعلیات بی‌پایه و اساس نوشته خانم مدائن، از اصول غیرقابل تغییر حزب کمونیست (م) نپال می‌باشد. پراچاندر را رهبر حزب کمونیست (م) بارها اعلام کرده است، که ارتش خلق، تنها نیروی ممکن است که در مقابل ارتش ضد‌مردمی نپال تعادل قوا را به نفع مردم در مقابل ارتجاع حفظ کرده است" و در ادامه بدون توجه به آنچه که گفته می‌نویسد که "پراچاندر را و تیم مذاکره‌کننده حزب کمونیست نه تنها با خلع سلاح و انحلال ارتش خلق موافقت نکرده‌اند، بلکه در شرایط مشخص کنونی تاکتیک تحمیل پذیرش آن به ارتجاع و نیروهای بینابینی را در دستور کار خود قرار داده‌اند. در این رابطه طرحی را ارائه داده‌اند که عبارت است از استقرار ارتش‌های دوگانه خلق و ضدخلق در یادگان‌های خود و ممانعت از انجام هرگونه عملیات، در طول برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان و نظارت نماینده سازمان ملل بر اجرای آن" (تأکید از خود اوست). نویسنده این مطالب حتی حاضر نیست لحظه‌ای ببیند که استقرار ارتش خلق در یادگان‌های خود زیر نظارت نماینده سازمان ملل در زندگی واقعی چه معنایی دارد! و اگر مذاکرات کنونی به نتیجه برسد قرار است نپال شاهد چه نوع حکومتی و چه نوع ارتشی باشد!

در اینجا تلاش خواهم کرد که بطور خلاصه از ورای مصاحبه‌های رهبران حزب کمونیست نپال (م) و دیگر طرف‌های درگیر در مسائل این کشور به بررسی مجدد شرایط کنونی نپال بپردازم و در ضمن ثابت کنم که اتهام "جعل خبر" که مدعیان "مائونیست" ما به من زده‌اند، صحت نداشته و تمام مطالبی که من در مورد مذاکرات صلح میان مائونیست‌ها و دولت نپال بیان کرده‌ام (و در اینجا آنها را مشخص‌تر می‌کنم) با استناد به اظهارات "پراچاندا" و دیگر رهبران حزب کمونیست نپال در مصاحبه‌های تلویزیونی و حضوری بوده است. علاوه بر آن، رویدادهای دو هفته اخیر نیز (در فاصله نوشته‌شدن مقاله اول و نوشته حاضر) مجدداً بر صحت مطالبی که در اولین مقاله بیان کرده‌ام مهر تأیید می‌زند.

آرمان کوشا عنوان "ارتش خلق نپال خلع‌سلاح نخواهد شد" را برای نوشته خود انتخاب کرده و ادعا می‌کند که حفظ ارتش خلق و سازمان نظامی آن از اصول غیرقابل تغییر حزب کمونیست (م) نپال است. البته خود رهبر حزب کمونیست نپال چنین سخنی را نمی‌گوید. اما آرمان کوشا با این حرفش در واقع به گونه‌ای سخنان رهبر مائونیست‌های نپال را در مورد قابلیت انعطاف مائونیست‌ها با هدف پیروی از "دمکراسی" را زیر پا می‌گذارد. و نشان می‌دهد که به قول معروف "از پاپ هم کاتولیک‌تر است" و حتی حاضر نیست جهت شناخت تحولات مواضع جریانی که آن را در خط فکری خود می‌داند از "غار کهف" خودساخته برای لحظه‌ای خارج شود. پس بگذارید با استناد به مصاحبه‌های رهبر این حزب به او در این زمینه کمک کنیم و از او بخواهیم که حداقل حال که در امریکا و اروپا زندگی می‌کند کمی هم به آنچه که در اطرافش می‌گذرد نگاه کند تا ببیند که برای نمونه پراچاندا در مصاحبه تلویزیونی خود با بی-بی-سی در اواخر ماه ژانویه ۲۰۰۶ چه می‌گوید: "ما همیشه برای صلح آماده هستیم و وقتی که مبارزه مسلحانه را نیز شروع کردیم، بعد از مدتی اعلام کردیم که

اگر طبقات حاکم بخواهند مشکلات مردم نپال را از طرق صلح‌آمیز حل کنند، ما نیز حاضریم." او در ادامه می‌گوید: "ما می‌گوییم که هر دو ارتش باید تحت کنترل سازمان ملل و یا یک ارگان بین‌المللی دیگر قرار بگیرند. انتخابات انجام شود و سپس آنها (نیروهای دو ارتش) در ارتش جدیدی سازماندهی شوند."

البته روشن است که ادغام ارتش خلق در "ارتش پادشاهی" موجود و به این طریق شکل‌دادن به ارتش جدیدی که همچنان ابزار سرکوب طبقه حاکم خواهد بود هر نامی بگیرد بی‌تردید ارتش خلق نخواهد بود! و این موضع ربطی به تصورات ادعائی آقای آرمان کوشا ندارد. فردی که از قرار حتی در امریکا و اروپا هم حاضر نیست از "عهد دقیانوس" خارج شود. برای اینکه بیشتر در جریان نتایج مذاکرات حزب کمونیست نپال با دولت این کشور قرار بگیریم باید بگوییم که اتفاقاً در روز ۱۵ نوامبر نیز خبرگزاری آسوشیتدپرس اعلام کرد که: "مذاکرات صلح میان مائونیست‌ها و دولت نپال که از ماه آوریل شروع شده بود بالاخره پس از بیش از ۱۶ ساعت مذاکره به نتیجه رسید. مائونیست‌ها پذیرفتند که سلاح‌هایشان را زمین گذاشته و نیروهای خود را در داخل اردوگاه‌ها نگه داشته و در دولت موقت نپال شرکت کنند. طبق این قرارداد سلاح‌های ارتش خلق (وابسته به مائونیست‌ها) تا ۲۱ نوامبر در محل‌هایی تحت نظارت سازمان ملل نگه داشته خواهد شد. تا تاریخ اول دسامبر نیز دولت موقت با شرکت مائونیست‌ها تشکیل خواهد شد. پس از اعلام این خبر پراچاندا در این باره گفت: "ما معتقدیم که به توافقی تاریخی رسیده‌ایم که نقشه راه رسیدن به یک نپال نوین را ترسیم کرده است." حال آقای آرمان کوشا باید توضیح بدهند که چگونه می‌توانند تناقض فاحش بین ادعای خود مبنی بر "ارتش خلق نپال صلح‌آمیز نخواهد شد" را با اظهارات رهبر حزب کمونیست نپال در مورد "توافق تاریخی" ای که بخشی از آن پذیرش قرارگرفتن سلاح‌های این ارتش "تحت نظر سازمان ملل" در بخشی از پروسه "صلح" جاری و سپس ادغام دو ارتش می‌باشد را توضیح دهند. برآستی چه کسی "تحریف" می‌کند؟

حال بیایید به اهدافی که طبقه حاکمه از مذاکرات "صلح" در نپال دنبال می‌کند نیز بپردازیم. نخست‌وزیر نپال با اظهار رضایت از به‌نتیجه‌رسیدن مذاکرات گفت که: "این یک راه حل جدید انقلابی برای حل مشکلات کشور است. اکنون من معتقدم که مائونیست‌ها برای همیشه سلاح‌هایشان را زمین می‌گذارند و به سیاست صلح‌آمیز ملحق می‌شوند." کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل نیز توافق حاصل‌شده بین مائونیست‌ها و دولت نپال را موقعیت خوبی برای نپال دانست که به نپال امکان می‌دهد "این کشور بتواند صلح ماندگاری را در چهارچوب دولتی فراگیر و دموکراتیک ایجاد کند." کوفی عنان همچنین اعلام کرد که سریعاً در مورد نظارت سازمان ملل بر پروسه صلح اقدام خواهد کرد.

و این همه در شرایطی است که پراچاندا اعلام کرده مائونیست‌ها قصد ندارند ریاست دولت موقت را به عهده بگیرند و مایل هستند که "پراساد کوبرالا" در مقام نخست‌وزیری باقی بماند. پراچاندا گفت که: "عوض‌کردن نخست‌وزیر قبل از انتخابات سال آینده به ادامه پروسه صلح لطمه خواهد زد." در این قرارداد ذکر شده است که سال آینده کمیته مخصوصی انتخاب خواهد شد که سرنوشت پادشاه را تعیین خواهد کرد. (به نقل از آسوشیتدپرس - ۱۵ نوامبر ۲۰۰۶) حال باید از کسانی که همچون "کاسه داغ‌تر از آتش" هر بحث جدی را به بیراه می‌برند پرسید که معنای مواضع جدید این حزب در جریان مذاکرات جاری‌اش چیست؟ برآستی شما که "کینه و عداوت آنارشستی-شبه تروئسکیستی" نسبت به "حزب کمونیست (م) نپال" ندارید، این مواضع را چگونه توضیح می‌دهید؟

نگاهی به این اخبار نشان می‌دهد که در واقعیت مائونیست‌ها از همان ابتدا با اصل صلح‌آمیز موافقت کرده بودند. تنها مسئله‌ای که به درازا کشیده شدن مذاکرات صلح انجامید اختلاف نظر بر سر چگونگی صلح‌آمیز و بر سر ترتیب زمانی صلح‌آمیز و تشکیل دولت موقت بود. پراچاندا می‌گفت که باید هر دو ارتش صلح‌آمیز شوند و با هم بنشینند و یک ارتش جدید درست کنند. جهت شناخت بهتر مواضع رهبر حزب کمونیست نپال به گفتگوی زیر که میان وی و خبرنگار تلویزیون بی-بی-سی انجام شده است توجه کنید:

"بی-بی-سی: آیا شما برنامه زمانی مشخصی برای زمین‌گذاشتن سلاح‌هایتان دارید؟

پراچاندا: ما در چهارچوب یک برنامه زمانی مشخص به آن نگاه نمی‌کنیم. به محض اینکه به مردم اجازه داده شود که سرنوشت خود و آینده خود را انتخاب کنند، ما آماده خواهیم بود که سلاح‌هایمان را زمین بگذاریم.

بی-بی-سی: چه شرطی باید انجام شود که شما سلاح‌تان را زمین بگذارید؟ پراچاندا: ما قبلاً در توافق‌نامه ۱۲ ماده‌ای با احزاب پارلمان بروشنی خواسته‌هایمان را بیان کرده‌ایم. به محض اینکه امکان تهیه یک قانون اساسی جدید توسط مجلس مؤسسان وجود داشته باشد، و یک ارتش جدید تشکیل شود، ما آماده‌ایم که جنگ را متوقف کنیم."

برای اینکه از هر سوءتفاهمی جلوگیری شود باید بدانیم که رهبر این حزب یعنی پراچاندا در مصاحبه با "کاتماندو پست" نیز تأکید می‌کند که: "در مورد اینکه ما تا چه حد به دموکراسی معتقدیم تردید وجود دارد. یکی از دلایل وجود شک و تردید در مورد ما این است که ما مسلح هستیم. ما به احزاب ۷ گانه گفته‌ایم که بیایند با هم یک ارتش مشترک تشکیل دهیم. بیایید همه با هم بنشینیم و با هم تصمیم بگیریم که چه کسی رهبر باشد، افسر باشد، فرمانده ارتش باشد. ما این پیشنهاد را به احزاب (هفتگانه دولتی) داده‌ایم و گفته‌ایم که این امر درک ما را از دموکراسی و مجلس مؤسسان شفاف می‌کند. شاید از یک طرف ما نتوانسته‌ایم مفهوم و عمق مطلب را روشن کنیم و از طرف دیگر امپریالیست‌ها و رژیم سلطنتی علیه ما ستم‌پاشی کرده‌اند و در این مورد شک و تردید ایجاد کرده‌اند." این سخنان بروشنی نشان می‌دهد که اشتباهی در انعکاس اخبار مذاکرات صلح بین حزب کمونیست نپال و دولت این کشور از سوی من رخ نداده است. این خط جدید رهبری این حزب است که در جاهای مختلف و به زبان‌های گوناگون طرح و تبلیغ شده و می‌شود. برای نمونه پراچاندا در مصاحبه با روزنامه دولتی نپال در ۱۵ ژوئن ۲۰۰۶ نیز بر آمادگی خود برای انحلال و صلح‌آمیز کردن ارتش خلق تأکید کرد و پیشنهاد کرد که یک ارتش کوچک‌تری تشکیل شود. "ما یک ارتش ۹۰۰۰۰ نفری می‌خواهیم چه کنیم؟ برای کشور کوچکی مثل نپال یک ارتش ۱۰ هزار نفره یا ۲۰ هزار نفره کافی است." (پادآوری می‌کنم که به گزارش برخی از نیروهای مائونیستی، ارتش خلق حدود ۲۵ هزار رزمنده مسلح دارد).

واقعیت این است که طرح‌های مختلفی در زمینه ترتیب زمانی انتخابات و صلح‌آمیز کردن ارتش از جانب هر دو طرف مذاکره مطرح شده است. پراچاندا بارها اعلام کرده است که می‌خواهد در ابتدا انتخاباتی صورت گیرد و دولت جدیدی تشکیل شود و آنگاه (به شرط شرکت‌دادن مائونیست‌ها در دولت) آنها حاضر به تحویل سلاح‌های خود هستند. او بارها تأکید نموده که در صورتیکه ارتش دولتی نیز منحل شود، مائونیست‌ها حاضر به انحلال ارتش خلق و سپس ایجاد ارتش جدیدی با شرکت نیروهای دو ارتش (حتی در سطح فرماندهی) خواهند بود. به هر حال آنچه که مسلم است مائونیست‌ها به طور کلی با صلح‌آمیز کردن و پایان مبارزه مسلحانه موافقت کرده بودند. اما دولت نپال این ترتیب زمانی را نمی‌پذیرفت و اصرار داشت که مائونیست‌ها باید پیش از آغاز انتخابات سلاح خود را در اختیار ناظرین بین‌المللی قرار دهند. به هر حال، دو طرف به نقطه مشترکی رسیدند و قرار شده است که در ابتدا و قبل از انتخابات هر دو ارتش صلح‌آمیز شده و نیروهای دو طرف در پایگاه‌ها و مقرهای خود بمانند. قرار است که سلاح هر دو طرف نیز تحت نظارت سازمان ملل قرار گیرد. و سپس بعد از انتخابات ارتش جدیدی درست شود و سپس اسلحه‌ها در اختیار آن ارتش قرار گیرد. روشن است که بین آنچه در مذاکرات بین دو نیروی درگیر مطرح و توافق می‌شود با آنچه در عمل پیش می‌رود همواره ممکن است تفاوت‌های پیش آید اما در اینجا بحث بر سر توافقاتی است که در حین مذاکره مورد تأیید قرار گرفته است.

حال باید دید که آیا چنین راه حلی به نفع مبارزات مسلحانه مردم نپال است؟ به نظر من چنین راه حلی نمی‌تواند به نفع انقلاب نپال باشد. دعوت مائونیست‌های نپال از سازمان ملل و یا هر ارگان مشابهی برای نظارت بر ارتش خلق و کنترل سلاح آنان نیز بسیار سوال‌برانگیز است. اتخاذ چنین سیاستی بخصوص در این دوره از یورش امپریالیست‌ها به مبارزات خلق‌های تحت ستم در گوشه و کنار جهان بسیار خطرناک می‌باشد. ارتش و دیگر ارگان‌های مسلح ابزار اصلی اعمال قدرت طبقاتی هستند. چگونه رفقای حزب کمونیست نپال تصور می‌کنند که دو طبقه اجتماعی متخاصم می‌توانند ارتش مشترکی داشته باشند؟ ادغام دو ارتش در واقع طبقات تحت ستم را صلح‌آمیز و بی‌دفاع خواهد کرد. این را تاریخ و تجربیات مبارزات خلق‌های جهان بارها به اثبات رسانده و اشتباه و خطرناک‌بودن چنین سیاست‌هایی بارها در جریان زندگی روشن شده است.

The spectre of Lenin over Iran!

*Translated excerpt
from the current issue's editorial*

A look at university student publications in Iran during the recent months, the slogans chanted in student protests as well as their blogs, etc. clearly demonstrate the trend with one of its notable characteristics as being the spread of Marxist thought within the university environment. Attraction towards communist thinkers amongst students presents itself, especially in their interest towards the thoughts and views of great revolutionaries such as Amir-parvies Pouyan and Massoud Ahmad-zadeh and the actions of dedicated combatants like Marziyeh A. Oskoee and Khosrou Goleh-sorkhi; in other words, towards the most radical tendency within the Iranian left, i.e., the Iranian People's Fadaee Guerrillas.

An article titled "The spectre of Lenin over Iran" published in AdvarNews (the website of the Organization of the Students of Islamic Iran – Tahkim Vahdat's Advar) best reveals the Islamic Republic regime's growing fear of the above fact. The author of the article explains this fear by saying: "in the absence of a powerful liberal current, the "Left" has once again gained momentum. Of course, it was expected that... these newly emerged leftists would go through the same path that the western Marxists experienced in pursuing a liberalized social democracy. Thus, the renewed presence of the left at first caused no worries amongst the liberals and the supporters of democracy and human

rights. There was hope that while reading Marx the young leftists would look into the views of some of his interpreters such as Lenin with suspicion and criticism. There was hope that they would read and learn from "Habermass" and "Giddens". What happened, however, was quite unexpected and absurd. They did not even mention Kautsky and Bernestein let alone read Habermass and Giddens. It was the same old story: social revolution, proletariat revolution and the dream of destroying capitalism!"

The above confession is interesting from two points: first, it shows as to how interest in Marxism in Iran is intertwined with the youth's tendency towards Lenin and his revolutionary theories and that in fact it is this that worries the Islamic Republic regime. Second, it also reveals the hideous objectives of the Islamic Republic's propaganda apparatus in giving permission to print some of Marx's writings in Iran. In fact, they had hoped that following the collapse of the former USSR (which deceitfully called itself a socialist country) together in the heat of bourgeois hellish propaganda especially over the so-called "death of communism", reading Marxist literature would strengthen the bourgeois interpretation of Marxism. In real life, however, their hope was in vain: the old story of the bourgeoisie trying to empty Marxism from its revolutionary essence and turning it into a benign and merely academic issue... failed once more. The main point to focus here are the reasons for the growth of interest in communist radical thoughts in our society. What is

indeed going on throughout society that even after three decades of systematic and ongoing suppression, after crushing all communist organizations and the political genocide of communists by the Islamic Republic as imperialist lackeys, the ruling regime still fearfully moans about the growth of Marxist views and The spectre of Lenin!?

The reason for this is to be found in the hard, cold facts of life; in the intensified class contradictions throughout society. The existing economic system in our country, i.e., the Iranian imperialist-dependent capitalist system is a system whose political superstructure consists of a massive and extreme dictatorship. Being an imperialist-dependent system, it must both provide the means to imperialist plunder and exploitation and at the same time brutally sacrifice the oppressed masses especially workers and toiling people in the interest of their masters; the imperialists who constantly shift the burden of their own crisis to the dominated countries. Obviously, the ruling class and all those reactionaries who benefit from these rotten, anti-people relations are neither interested nor capable of answering the minimum economic or political demands of the deprived and subjugated classes. Therefore, they leave the oppressed masses with only one way out; to smash imperialist domination and expropriate the expropriators in order to build a truly democratic and humane system. The "old story" of "social revolution" and unruly flames of "destroying capitalism" come from within these conditions.

Continue on page 13

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 – 7946494034

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England